



ANjOMaN-e
NEJAT



سردار شهید قاسم سلیمانی و همرزمش ابومهدی المهندس

آذر و دی سال-۹۸
شماره ۹۳



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ





صفحه

فهرست مطالب

- | | |
|----|---|
| ۴ | * ترور سردار سلیمانی و خوش رقصی فرقه رجوی |
| ۸ | * قابل توجه خانواده های محترم |
| ۱۰ | * تیم های «تروریسم شهری» سازمان منافقین ... |
| ۱۴ | * منافقین در آشوب های اخیر آموزش ساخت سلاح می دادند |
| ۱۵ | * شهروندان آلبانی طعمه مجاهدین در اشرف |
| ۱۷ | * چرا فرقه ها ، خطرناکند؟ (قسمت دوم) |
| ۲۲ | * درب های خروجی بسته . عضویت مادام العمر |
| ۲۵ | * کتاب ، (یک روایت معتبر درباره سازمان مجاهدین خلق) |
| ۲۶ | * خانم توکلی یکی از مادران فرزند اسیر در فرقه رجوی |
| ۲۸ | * خانم ثریا عبداللهی |
| ۲۹ | * خانم اشرف محلاتی مادر فرزین هاشمی |
| ۳۰ | * رضا اسلامی |
| ۳۲ | * پدر و پسری که به فاصله ۴ ماه توسط مجاهدین ترور شدند |
| ۳۳ | * کودک کشی |
| ۳۵ | * خودسوزی |
| ۳۷ | * صفاءالدین تبرائیان |
| ۳۹ | * الیناسیون |
| ۴۱ | * هادی شعبانی |
| ۴۶ | * درباره مهدی ابریشمیچی |
| ۵۳ | * مجاهدین در حل انقراض هستند |
| ۵۵ | * المنار فلسطین: عناصر سازمان مجاهدین خلق ... |
| ۵۶ | * حضور منافقین زنگ خطر را برای آلبانی به صدا در آورده است |
| ۵۹ | * سرنوشت تروریسم |

ترور سردار سلیمانی و خوش رقصی فرقه رجوی



مردم در این کشور می باشد بلافاصله بیانیه ای در این خصوص صادر نمود. در این بیانیه عنوان شده است که یک حمله وحشیانه از جانب آمریکا صورت گرفت که منجر به شهادت سردار قاسم سلیمانی و شماری دیگر از قهرمانان نبردهای پیروزی بر داعش شد. ناظران معتقدند که شهید نامیدن و قهرمان پیروزی بر داعش خواندن جانباختگان واقعه تروریستی فرودگاه بغداد از جانب آیت الله سیستانی قطعاً به سود آمریکا و حامیانش در منطقه نخواهد بود.

ارتش عراق در قبال این اقدام تروریستی بیانیه رسمی صادر نمود و عمل آمریکا را بزدلانه و خیانت و نقض قرارداد امنیتی و نقض حاکمیت عراق خواند. نخست وزیر عراق نیز این عمل را نقض حاکمیت عراق و نقض توافقنامه امنیتی دانست و خواهان تشکیل نشست اضطراری

در اولین ساعات بامداد جمعه ۱۳ دی ماه ۹۸ سردار قاسم سلیمانی در یک حمله تروریستی به فرودگاه بغداد همراه با تعدادی از همراهان و مستقبلین به شهادت رسید. او به دعوت رسمی دولت عراق، وارد فرودگاه بغداد شده و عازم شهر بغداد بود. خودروی های حامل سردار و همراهان هدف بالگردهای ارتش آمریکا مستقر در عراق قرار گرفتند. عزیمت شهید سلیمانی به بغداد در یک برنامه کاملاً آشکار و در چهارچوب روابط دو کشور صورت پذیرفته بود.

این واقعه تروریستی که دونالد ترامپ مسئولیت آن را شخصاً برعهده گرفت واکنش هایی را در سطح بین المللی به دنبال داشت که به شمه ای از آنان در حد مجال این مقاله اشاره می شود:

آیت الله سیستانی مرجع عالیقدر دینی در عراق که مورد احترام تمامی مذاهب و اقشار مختلف



پارلمان برای بررسی آن گردید. البته از پیش قرار بود دولت عراق لایحه خروج نیروهای آمریکایی از عراق را تحویل پارلمان نماید تا به قانون این کشور تبدیل گردد که این اقدام آمریکا بر اساس گفته ناظران و کارشناسان این روند را تسریع خواهد نمود.

ظریف وزیر خارجه ایران اظهار نظر نمود که نتیجه نهایی ترور سردار شهید قاسم سلیمانی اخراج تمامی نیروهای آمریکایی از عراق خواهد بود.

ملل متحد موضع گرفت و این ترور را غیرقانونی و مغایر با قوانین بین المللی خواند. برخی به مقامات ملل متحد انتقاد کردند که این موضع گیری دست ایران را به لحاظ بین المللی برای پاسخگویی نظامی و مقابله به مثل باز می کند. البته بسیاری از رسانه های معتبر بین المللی حتی در داخل آمریکا این اقدام را تروریسم دولتی خواندند و بسیاری از کارشناسان اظهار نظر نمودند که آمریکا رسماً ثابت کرد که برای رسیدن به اهداف خود تمامی قواعد و قوانین بین المللی را زیر پا می گذارد و مهمان خارجی به دعوت رسمی یک کشور را در فرودگاه مورد اصابت موشک قرار می دهد.

ترامپ رئیس جمهور آمریکا ابتدا با توپ پر به میدان آمد و با افتخار اعلام کرد که شخصاً دستور حمله را صادر کرده است اما در واکنش های بعدی تلاش کرد تا آن را اقدامی جهت جلوگیری از بروز جنگ قلمداد کند و سردار سلیمانی را به دروغ مسئول کشته شدن صدها

آمریکایی معرفی نمود. البته مقامات پنتاگون اعلام نمودند که ترور سردار سلیمانی از قبل، یعنی بعد از شکست خوردن پروژه امپریالیستی داعش، در دستور کار قرار گرفته بوده است.

پمپئو وزیر خارجه ایالات متحده
بلافاصله بعد از واکنش دولت ها که
نسبت به پیامدهای این اقدام ابراز
نگرانی کرده بودند، با سران کشورهای
مختلف از افغانستان و پاکستان گرفته تا
کشورهای اروپایی تماس تلفنی گرفت و
به توجیه موضوع پرداخت و ملتسمانه از
آنان خواست تا ایران را به خویشتنداری
دعوت کرده و از مقابله به مثل برحذر
دارند.

پمپئو در تماس تلفنی با وزیر خارجه چین اعلام کرده بود که آمریکا متعهد به تنش زدایی در منطقه است اما ترور سردار سلیمانی آن هم به دستور مستقیم ترامپ عکس این موضوع را به اثبات رساند. اغلب رسانه ها و ناظران حتی در داخل آمریکا ترامپ را مسئول هرگونه پیامد این اقدام می دانند.

پمپئو که از واکنش های بین المللی و هرچه ایزوله تر شدن آمریکا به وحشت افتاده بود مذبوحانه به شبکه تلویزیونی سی ان ان گفت که ترور سردار سلیمانی جان بسیاری از آمریکایی ها را نجات داده است.



خبرگزاری‌ها اظهار نظر کردند که واکنش ایران مستقیم نخواهد بود اما در منطقه کسانی هستند که این کار را انجام دهند. برای نمونه جنبش النجبا اعلام کرد که موشک‌هایش آماده و سلاح‌ها از ضامن خارج و نیروها در آماده باش کامل بوده و منتظر فرمان هستند و در زمان مناسب پاسخ خواهند داد و نیروهای آمریکایی قبل از ورود به جهنم گداخته خواهند شد.

واکنش‌ها از گوشه و کنار جهان بسیار و جالب بودند. همه به نوعی این اقدام تروریستی ترامپ را نادرست دانسته و حتی محکوم کردند. حتی ستاره هالیوودی رز مک گوان که در فیلم‌های سینمایی و سریال‌های تلویزیونی بسیاری بازی کرده و کاملاً شناخته شده می‌باشد رسماً از مردم ایران از جانب ملت آمریکا عذرخواهی کرد و اعلام نمود که مردم آمریکا گروگان‌های یک رژیم تروریستی هستند و در این میان تقصیری ندارند.

در بسیاری از تحلیل‌های صورت گرفته، به غیر از وابستگان جنگ طلبان آمریکایی، این اقدام بزدلانه، ناشیانه، نابخردانه و در جهت به خطر انداختن صلح در منطقه عنوان گردیده که از روی ضعف و استیصال و باختن قافیه در عراق و بدون در نظر گرفتن عواقب آن صورت پذیرفته است. بسیاری تحلیل و پیش‌بینی کرده‌اند که این اقدام، سردار شهید قاسم سلیمانی را به اسطوره‌ی مبارزات استقلال طلبانه ملت‌ها در جهان بدل نموده و آمریکا را هرچه منفورتر خواهد نمود.

رسانه‌ها و نیروهای اپوزیسیون خارجه نشین وابسته به سعودی و اسرائیل و جنگ طلبان آمریکایی ابتدا در این خصوص ابراز شادمانی کردند و تبریک گفتند و ویدئوهای قدیمی و جعلی از شادمانی مردم سوریه و عراق و ایران منتشر نمودند اما وقتی فضای داخلی و بین‌المللی را سنجیدند ترسیده و خط‌عوض کرده و در ظاهر ابراز نگرانی نموده و موضع ضد جنگ گرفتند. حتی این رسانه‌ها اظهار نظر نمودند که این ترور، شکافی که اخیراً بین مردم و حاکمیت به دلیل مشکلات اقتصادی به وجود آمده بود را پر کرد و بار دیگر مردم را به صورت یکپارچه در پشت جمهوری اسلامی قرار داد.

در این میان موضع مریم رجوی که صرفاً برای خوشآمد اربابان جنگ طلب آمریکایی صورت گرفته قابل توجه می‌باشد. در زمانی که مردم ایران بعد از نماز جمعه در تمامی شهرها به گفته رسانه‌های بین‌المللی در سطح وسیع تظاهرات نموده و حمایت و قدردانی خود از سردار شهید قاسم سلیمانی که سایه شوم فرقه تروریستی داعش را از سر ایران و ایرانی کم کرد اعلام نمودند، فرقه تروریستی رجوی آن را نقطه عطفی در سرنوشت نظام جمهوری اسلامی اعلام کرد و ابراز رضایت مندی نمود. در این میان حتی مسعود رجوی نیز سر از گور بیرون آورد و به شکلی ژست پیروزی گرفت که گویا رزمندگان ارتش موهوم آرایبخش ملی این ترور را انجام داده‌اند.



سال های سال است که مخاطب موضع گیری های فرقه رجوی مردم ایران نیستند بلکه این موضع گیری ها صرفاً برای خوشآمد اربابان آمریکایی و سعودی و صهیونیستی ابراز می شوند. رجوی کار خوش رقصی برای دشمنان ایران و ایرانی را از حد گذرانده است.

سازمانی که در سال ۱۳۴۴ با ادعای مبارزه ضد امپریالیستی و ضد آمریکایی تأسیس گردید و حتی تا چند سال بعد از انقلاب اسلامی به ترور آمریکایی ها در ایران افتخار می کرد حالا به عمده دست چندم درنده ترین جناح های امپریالیستی و آمریکایی تبدیل گردیده است.

این انحطاط، مجازات اتودینامیک فرقه ایست که به هیچ اصلی پایبند نبوده و تنها هدفش "رسیدن به قدرت" است و ایدئولوژیش صرفاً "هدف وسیله را توجیه می کند." می باشد. این فرقه که در منجلاب خیانت و جنایت فرو رفته و در آستانه فروپاشی قرار دارد، تعدادی را در کشور آلبانی در یک پایگاه اهدایی سازمان سیا تحت کنترل ذهن قرار داده و به گروگان گرفته و زندگی آنان را تباه نموده و در جهت اهداف اربابان خود به خدمت گرفته است.

تلاش ما در انجمن نجات پایان دادن به رنج و حرمان خانواده های این عزیزان قربانی در فرقه رجوی است که محروم از ارتباط با فرزندان خود می باشند، به امید خدا این مهم به زودی زود محقق خواهد شد.

عاطفه نادعلیان





قابل توجه خانواده های محترم

اخيراً از دفاتر انجمن نجات در چندین استان گزارشاتی مبنی بر ارتباط گیری اعضای گرفتار در سازمان مجاهدین خلق با خانواده ها و بستگانشان دریافت شده که به این وسیله نظر خانواده های محترم را به نکاتی چند جلب می نماییم:

این ارتباطات که به عناوین و شکل های متفاوت در شهرهای مختلف صورت گرفته اساساً به منظور سوءاستفاده از احساسات و عواطف خانواده ها نسبت به بستگان خود بوده و هدف فرقه چیزی به غیر از تلاش برای قطع ارتباط آنان با انجمن نجات نیست.

این اقدامات سران فرقه رجوی از یک طرف مؤثر بودن فعالیت های انجمن نجات در جهت بسیج خانواده ها برای رسیدن به مقصود یعنی برقراری ارتباط با عزیزانشان در داخل فرقه رجوی را نشان می دهد و از طرف دیگر ضعف و زبونی سازمان را برملا می سازد که با مشکلات جدی درونی و تشکیلاتی و درخواست های مکرر ترک فرقه روبروست.

انجمن نجات که متعلق به خانواده هاست، طی این مدت توانسته ماهیت فرقه رجوی را بیش از پیش در برابر دیدگان جهانیان نمایان سازد.

پذیرش رجوی برای ترک اشرف که به شدت به آن چسبیده بود و همچنین قبول ترک عراق که اصرار بر ماندن در آن داشت صرفاً فرار از دست خانواده ها بود که موجب شدند خیل کثیری از این فرقه جدا شده و قدم به دنیای آزاد بگذارند.

اعضای فرقه رجوی از جانب مسئولینشان مجبور گردیده اند تا با خانواده و بستگان خود تماس حاصل نموده و آنان را به لحاظ عاطفی تحت فشار قرار دهند و از آن ها بخواهند هرگونه ارتباط خود با انجمن نجات را قطع نمایند. حتی در این تماس ها تهدید کرده اند که اگر هرگونه ارتباط با انجمن نجات داشته باشند هرگز از جانب آنان بخشیده نخواهند شد و دیگر هیچ ارتباطی در کار نخواهد بود.

لازم به ذکر است که چنانچه خانواده ها ارتباط فعال با انجمن نجات نداشتند و این ارتباط در سایت ها منعکس نمی شد و سازمان را در تنگنای سیاسی قرار نمی داد، این افراد هرگز اجازه ارتباط با خانواده های خود را نمی یافتند. یعنی همین فعالیت ها باعث شده تا سازمان به امید قطع این همکاری ها به این تماس ها رضایت دهد.

این گونه اقدامات خائنانه و فریبکارانه گوشه ای از جنایت های سران فرقه رجوی علیه خانواده ها و اعضای گرفتار ذهنی خودشان را برملا می

سازد که البته بر روی خانواده ها و تصمیم راسخ آنان برای رسیدن به هدف هیچ تأثیری ندارد. خانواده های آسیب دیده از فرقه رجوی به درستی می دانند که تمامی اقدامات مذبوحانه سران سازمان تنها برای ایجاد شکاف بین خانواده ها و انجمن نجات می باشد که خانواده ها نیز با درک درست از این موضوع اجازه بهره برداری و سوءاستفاده سران این فرقه ضد بشری را به آنان نخواهند داد.

انجمن نجات – دفتر مرکزی

خانواده ها



تیم های «تروریسم شهری» سازمان منافقین چگونه کار می کنند؟

با حضور زنان جوان و مردان قوی هیکل در آشوب ها؛



نوع و شیوه های عملیاتی اغتشاشات اخیر در کشور نشان می دهند که این کارها توسط تیم های تروریسم شهری سازمان منافقین هدایت می شود.

به گزارش گروه سیاسی خبرگزاری آنا، اعتراض های مردمی بعد از گرانی و سهمیه بندی شبانه بنزین به تدریج از روند آرام و مسالمت آمیز خارج شده و از سوی برخی گروه های ضد انقلاب به آشوب و اغتشاش کشیده شد.

روند آشوب های چند روز اخیر نکته های تاریخی و امنیتی را دوباره برای افکار تداعی می کند. شباهت زیادی نسبت به مسیر اغتشاشات اخیر با عملیات های سازمان منافقین (مجاهدین خلق) در سال های گذشته وجود دارد.

تخریب و آشوب های چند روزه گذشته هم شکل امنیتی سازمان منافقین داشته است. ایجاد هسته های کوچک برای ترور و آتش زدن و بعد از آن ورود لایه دوم عملیات استفاده از زنان برای جریحه دار کردن احساسات عمومی بود که با دخالت نیروهای امنیتی و انتظامی برهم خورد.

منافقین از زنان هم برای تهییج جمعیت و دادن شعار علیه نظام استفاده می کردند. نکته ای که در آشوب های چند روز اخیر تهران و بیشترهای شهرهای کشور هم شکل گرفته است. برآورده های میدانی نشان می دهد برخی افراد تنومند و جوان لیدر اغتشاشات اخیر بودند و به همراه تیم های کوچک و به صورت چریکی و سبک با استفاده از سلاح های دست ساز اقدام به آتش و تخریب اموال عمومی برای رعب و وحشت می کنند.

این موضوع خلاف آشوب های دی ماه ۹۶ بود که بیشتر دختران جوان لیدر تیم های آشوب در سطح کشور بودند. این سازمان در سال ۱۳۴۷ توسط سه نفر از دانشجویان نزدیک به نهضت آزادی و مهندس بازرگان تشکیل شد. بعد از مدتی آن ها به عملیات مسلحانه علیه رژیم شاه روی آوردند که در سال ۱۳۵۱ برخی از رهبران آن ها توسط رژیم دستگیر و اعدام شدند. روش عملیاتی آن ها قبل از انقلاب بیشتر بمب گذاری، خرابکاری در مراکز دولتی - نظامی و ربودن هواپیما بود.

به گفته یکی از نمایندگان مجلس، علی شمخانی، دبیر شورای عالی امنیت ملی در جلسه

غیرعلنی بهارستان اعلام کرده بود که برخی بازداشت شدگان در اغتشاشات اخیر وابسته به منافقین بودند.



جنگ شهری توسط منافقین کلید زده شد.

سازمان منافقین نخستین گروهی بود که با گرایش مارکسیستی و چپ در ایران بر اساس **ایده های تروتسکی** جنگ شهری را بنا نهاد. بیشتر گروه های چپ گرا در ایران و سایر نقاط جهان مانند؛ چین و کوبا جنگ را از روستا و میان دهقانان شروع کردند، ولی سازمان استدلال می کرد چون جمهوری اسلامی در روستاها نیروهای پروپا قرص و متعصبی دارد باید با انقلاب جنگ شهری را کلید زد.

استدلال آن ها هم این بود که همان طور سازمان چریک های فدایی خلق در سیاهکل جنگ رسمی کردند و ناموفق بودند باید روستاها را در جنگ کنار گذاشت و مرکز قدرت را درگیر کرد.

همین گونه بود که در دهه ۶۰ سازمان منافقین در مناطق شمالی و مرکزی تهران (پولدارنشین) خانه هایی اجاره و عملیات خرابکاری و بمب گذاری را از آنجا ساماندهی می کردند. موسی خیابانی نفر دوم سازمان و اشرف ربیعی همسر مسعود رجوی هم در خانه ای شمال تهران توسط نیروهای کمیته انقلاب کشته شدند.

آن ها هم مانند تیم های سه و پنج نفره اغتشاشات اخیر در دهه ۶۰ اقدام به ترور، آتش زدن اتوبوس و مغازه ها می کردند که رد پای آن ها در حوادث اخیر هم آشکار شده است.

بعد از اعدام رهبران به نسبت مذهبی مجاهدین خلق در سال ۵۱ سازمان به دست نیروهای کمونیست و چپ گرا افتاد. سرکردگان اصلی این گروه در دهه ۵۰ افرادی مانند؛ «تقی شهرام و بهرام آرام» بودند. این دو خالق چند روش تروریستی بودند که بعدها با منافقین همیشه ماند.

آن ها قبل و بعد از انقلاب خانه های تیمی شامل؛ مردان و زنان مجرد شکل می دادند تا در این خانه ها وسایل بمب گذاری و اسلحه مخفی کنند. نحوه اجاره این خانه ها هم توسط سازمان بسیار جالب بود. منافقین در پوشش خانواده هایی شامل؛ زن و مرد و با خریدن بچه از دیگران خانه را اجاره می کردند.

روش دیگر آن ها که بعد از انقلاب اسلامی بیشتر در دستور کار قرار گرفت، ایجاد هسته هایی سه تا پنج نفر عملیاتی در شهرها بود. این



هسته و گروه ها به این شکل کار می کند که هر فرد با نفر بالا دستی خودش تنها ارتباط دارد و فرد دیگری که در گروه جداگانه حضور دارد هسته بعدی را نمی شناسد. این روش سبب می شود که تیم های دیگر دیرتر شناسایی و دستگیر شوند.

در همین راستا، اسماعیلی، سخنگوی دستگاه قضایی هم درباره این که آیا در بین بازداشت شدگان افرادی از ضد انقلاب نیز حضور دارند، گفت: «در بین بازداشت شدگان عناصر وابسته به معاندین از جریان منافقین و سلطنت طلب ها وجود دارد و طیف هایی از اشرار نیز در بین بازداشت شدگان هستند.»

زنان در عملیات های منافقین چه جایگاهی دارند؟

البته این نخستین طرح عملیاتی سازمان برای براندازی نبود. سازمان منافقین در تابستان سال ۶۰ هم طرحی برای براندازی نظام جمهوری اسلامی در نظر داشت. آن طرح به این گونه بود که منافقین قصد داشتند با ترور سران قوا و امام خمینی (ره) در قلب مردم وحشت ایجاد کنند و بعد از آن در شهریور و مهر سال ۶۰ تظاهراتی زنان برپا کردند که اعلام کنند تمام مردم با آن ها هستند و از احساسات مردمی سوءاستفاده کنند.

البته در این زمینه رفتار و عملکرد دولت در اعلام نا به هنگام افزایش قیمت بنزین تأثیرگذار بود. این شیوه عملیات شهری توسط سازمان نوعی از «تروریسم شهری» سازمان منافقین است که قبل از انقلاب پیگیری می شد. سازمان با ایجاد تیم های موزاییکی کوچک قصد داشت این پیام را به مردم و جهان مخابره کند که سراسر ایران درگیر تظاهرات است.

سازمان منافقین بعد از حضور در عراق هم تیم های ترور خودش را فعال گذاشت. نمونه های بارز آن شهادت شهید لاجوردی، سپهد صیادی شیرازی، عملیات انفجار در حرم امام رضا (ع)، حضور در آشوب های سال ۷۸، ۸۸، ۹۶ است.

در گذشته فرمانده تیم عملیاتی سازمان برای ترور برعهده عطایی بود و بعدها فهمیه اروانی این مسئولیت را برعهده گرفت که در عملیات انتفاضه شعبانیه مردم عراق کشته شد. به نظر می رسد این تیم هم اکنون با هدایت شخص مریم رجوی و حمایت های پیدا و پنهان آمریکا و اسرائیل و عربستان سعودی به پیش می رود.

چند سال قبل و در آستانه دی ماه سال ۹۶ خبرهایی مبنی بر دیدار سرکردگان منافقین با مسئول استخبارات عربستان سعودی، امارات و برخی مسئولان سازمان جاسوسی اسرائیل (موساد) در اردن گزارش شده بود که بعد اتفاقات سال ۹۶ رقم خورد.



اعدامی ها، اراذل و اوباش و برخی افراد سابقه دار کیفری برای این موضوع استفاده می کند.

خبرگزاری دانشگاه آزاد اسلامی

این همان شیوه عملیاتی در دی ماه سال ۱۳۹۶ هم بود. اما وسعت تخریب، کشتن و زخمی ها این دوره به نظر می رسد بسیار بیشتر بوده است. البته سازمان منافقین در لباس های مبدل هم قصد برهم زدن امنیت را دارد. شاید آن ها با لباس های مبدل نیروی انتظامی و بسیج اموال عمومی را تخریب کرده تا حس نا امنی و بی اعتمادی در کشور را افزایش دهند.

بیشتر تیم عملیاتی سازمان هم توسط یک لیدر هدایت می شود که دور از صحنه اغتشاش در حال رصد هستند. بیشتر آن ها هم سلاح های سبک و کوچک در اختیار دارند و وسایل حمل و نقل این افراد بیشتر موتورسیکلت است.

البته تیم های منافقین تنها از میان اعضای رسمی آن ها نیست؛ بیشتر سازمان از خانواده



منافقین در آشوب های اخیر آموزش ساخت سلاح می دادند.

گروهک تروریستی منافقین در اغتشاشات اخیر در آبان ۱۳۹۸ با استفاده از کانال ها و صفحات پوششی خود در فضای مجازی اقدام به آموزش ساخت سلاح به اغتشاشگران کرد.

گروهک تروریستی منافقین که سابقه ای طولانی در ترور و جنایت دارد و طی ۴۰ سال پس از انقلاب بیش از ۱۲۰۰۰ نفر از هموطنانمان را ترور کرده و به شهادت رسانده اند، در اغتشاشات اخیر با استفاده از کانال ها و صفحات پوششی در شبکه های اجتماعی اقدام به آموزش ساخت سلاح های ابتدایی به اغتشاشگران برای مقابله با مردم و نیروهای امنیتی کرده بود.

این گروهک تروریستی با ایجاد برخی صفحات و کانال ها در شبکه ی اجتماعی اینستاگرام و پیام رسان تلگرام اقدام به آموزش ساخت سلاح هایی همچون کوکتل مولوتوف و برخی سلاح های دیگر کرده بود.

منافقین از سال ۶۰ جنایات بیشماری را علیه ملت ایران رقم زد و در همان سال ها به خاطر نفرت مردم از ایشان مجبور به فراری دادن اعضای خود از کشور شد. این گروهک تروریستی از همان زمان تاکنون مترصد انتقام از ملت ایران به هر شیوه ممکن است.

بنیاد هابیلیان



شهروندان آلبانی طعمه مجاهدین در اشرف ۳



گروه هایی از شهروندان آلبانی در روزهای ۲۲، ۲۳، ۲۴ و ۲۶ آبان ماه به مدت ۵ روز از صبح تا غروب در محل اقامت مجاهدین اشرفی در آلبانی بودند.

همزمان شماری از شهروندان از خدمات پزشکی ارائه شده توسط یک هیأت پزشکی آمریکایی و همچنین پزشکان و کادر درمانی مجاهدین استفاده کردند. هیأت پزشکی آمریکایی شامل ۱۵ دکتر متخصص و کادر درمانی توسط پروفسور جراح فیروز دانشگری در دانشگاه اوهایو دعوت شده بود.

باید خیلی ساده بود که پذیرفت سازمان مجاهدین چنین دست و دلباز به تعدادی از مردم فقیر آلبانی خدمات پزشکی رایگان ارائه می کنند بدون هیچ چشمداشت یا عوام فریبی. به یاد دارم در نشست های مؤسسان دوم ارتش آزادیبخش سال ۷۴ وقتی نوبت آقای محمودیان رسید تا به عنوان مؤسسان دوم جلوی مسعود رجوی حاضر حاضر بگوید، (اسم کوچک ایشان یادم رفته آقای محمودیان مسئول ترابری لشکر ۴۰ یا ۶۷ محور ۲ در قرارگاه انزلی جلولا بود). انتقاد آقای محمودیان از سیستم پزشکی قرارگاه اشرف به خصوص از دکتر وحید، این بود که آن ها باور ندارند آقای محمودیان مریض است و تصور می کنند آقای محمودیان خود را به تمارض زده است. آنان برای این که تمارض آقای محمودیان را اثبات کنند کپسول های داروی او را خالی می کردند و به جایش آرد داخل کپسول دارو می ریختند تا بعد از اعلان بهبودی بگویند دیدی تو مریض نبودی. این موضوع را آقای محمودیان فهمیده بود و کپسول های حاوی آرد گندم



را جلوی مسئولش گذاشته بود و انتقاد داشت که این تنظیم با یک مریض در قرارگاه اشرف درست نیست . در ۱۵ سالی که در قرارگاه اشرف بودم به دلیل مشکلات دندان مجبور بودم به دفعات به دندانپزشک قرارگاه اشرف مراجعه کنم. هیچوقت از خدمات دندانپزشکی ارائه شده راضی نبودم مخصوصاً از برخورد های زننده ی دکتر یحیی، گویا ایشان به اجبار در این مسئولیت قرار گرفته و با اکراه مجبور است این مسئولیت را ادامه دهد. البته؛ خودش خواسته و ناخواسته در نشست های انتقاد از خود اعتراف می کرد که رویکردشان در بیماران خواهر کاملاً متفاوت است.

طی ۱۵ سالی که در قرارگاه اشرف بودم به دلیل عینکی بودن و کیفیت بد عینک های طبی مجبور بودم هر سال برای دریافت عینک به چشم پزشکی مراجعه کنم. یک بار فهمیدم فرم عینک، دسته بندی شده خریداری می شود و جنس مرغوب سهم ما از بهتران است. بعد از خروج از مجاهدین با عمل جراحی ساده به کلی مشکل چشم ام رفع شد و ۸ سال است که دیگر عینک استفاده نمی کنم.

سال ۶۸ در لشکر ۶۰ یک نفر به اسم رضا بود که از اردوگاه اسرا به مجاهدین پیوسته بود و مریضی صرع داشت. یک بار که دچار تشنج شده بود من ایشان را به بیمارستان اشرف بردم. دکتر شیفت بیمارستان اشرف دکتر فاضل بود. دکتر فاضل به محض دیدن رضا با سیلی و مشت و لگد از رضا استقبال کرد. من در بهت و شگفت بودم که چگونه دکتر فاضل این مریض را با فحش و سیلی و مشت و لگد از بیمارستان اشرف بیرون انداخت.

تقریباً ۱۲ سال است که من در اروپا زندگی می کنم. از همان بدو ورود فهمیدم برخلاف پروپاگاندای داخل مناسبات، مجاهدین منفورترین گروه از اپوزسیون برانداز هستند. مجاهدین در میان مردم ایران حتی ایرانیان خارج نشین جایی ندارند، حتی در کیس پناهندگی که من دادم نکته سیاهی که باعث شد سه سال تمام صبر کنم تا جواب قبولی بگیرم همین عضویت در سازمان مجاهدین بود.

ترس مجاهدین از افشاگری افراد جدا شده و منتقد از این گروه را نباید نادیده گرفت، این افشاگری ها ضریب منفوریت سازمان رجوی را حتی در میان مردم آلبانی بالا خواهد برد. فرقه و سازمانی در این حد از منفوریت، تنها برای عوام فریبی مجبور است دست به چنین اقدام انسانی بزند. وقتی سازمانی حاضر نیست امکانات مناسب پزشکی را در اختیار نیروهای خود قرار دهد و هر هفته و هر ماه نفرات در اشرف ۳ به دلیل بیماری فوت می کنند چگونه می توان باور کرد که یک دفعه مجاهدین دست و دلباز از آمریکا پزشک برای ویزیت بیماران مردم آلبانی بیاورد. مجاهدین مجبورند برای جلب وجهه میلیون ها دلار خرج کنند چون آن ها در آلبانی زندگی می کنند. نا آگاهی مردم آلبانی از این گروه موجب شده این مردم طعمه ساده برای فریبکاری مجاهدین باشند.

میر باقر صدیقی انجمن وطنم

چرا فرقه ها، خطرناکند؟

(قسمت دوم)



نکات مهمی از کتاب «فرقه ها در میان ما»

نویسنده: مارگارت تالر سینگر

مترجم: ابراهیم خدابنده

ج. انواع فرقه

یک فرقه می تواند حول هر محتوایی نظیر سیاست، مذهب، تجارت، سلامت جسم، روانشناسی، و غیره شکل گرفته باشد. هر فردی که دارای قاطعیت کافی و مقداری جذب و توان عوامفریبی باشد، یا حتی یک بازاریاب خوب که وقت و انرژی کافی صرف کند، به سادگی می تواند پیروانی حول تقریباً هر موضوعی گرد آورد. فرقه ها، از هر نوعی که باشند، دارای رهبران فرقه ای مجربی هستند که افراد محزون، تنها و سرخورده و کسانی که صرفاً به دلیلی در دسترس هستند و یا افرادی که به دعوتی در یک نقطه بحرانی در زندگی شان، پاسخ مثبت داده اند را مجبور به پیوستن می کنند. درست مانند داستان معروف فلوت نواز همیلتون در آن افسانه آلمانی که با نواختن فلوت جلو می افتاد و بچه های دهکده را به دنبال خود راه می انداخت و با خود می برد.



ده ها نوع اصلی از فرقه ها، هر کدام با اعتقادات، عملکردها و آداب اجتماعی خودشان وجود دارند. طبقه بندی و نوع بندی فرقه ها می تواند به شیوه های بسیار متنوعی صورت گیرد که نشان دهنده تعداد بی شمار و وسعت و تنوع فرقه های اطراف ما است. اما از طرف دیگر، تمامی فرقه ها به نوعی تکرر در متن واحد هستند و در نهایت، آن متن اصلی فرقه ربطی به اعتقاداتش ندارد. در گروه های فرقه ای، سیستم اعتقادی (مذهبی، روان درمانی، سیاسی، یا تجاری) به ابزاری برای خدمت به تمایلات، هوس ها و برنامه های پنهان رهبر تبدیل می شود. ایدئولوژی صرفاً یک وسیله است. چسبی است که اعضای گروه را به هم متصل می کند و ابزاری است که توسط رهبر برای رسیدن به اهدافش از آن سوءاستفاده می گردد.

برای فهم فرقه ها باید ساختار و عملکرد آن ها و نه اعتقاداتشان را مورد مطالعه قرار داد. واقعیتی که باید به آن پرداخت این است که افرادی سوءاستفاده گر و حقه باز برای به تمکین و اطاعت درآوردن پیروانشان از روش بازسازی فکری و مجاب سازی روانی استفاده می کنند. یعنی در تحلیل نهایی، فارغ از نوع و شکل و هدف فرقه ها، نوع روابط و مناسبات است که فرقه ها را نگران کننده و آسیب رسان می سازد.

د. چه کسانی به فرقه ها می پیوندند؟

وقتی راجع به فرقه ها و افرادی که به وسیله شیادان، تحت کنترل و نفوذ قرار گرفته اند می شنویم، بلافاصله تلاش می کنیم خودمان را از چنین افرادی جدا کنیم. به نظر می رسد وقتی در خصوص موارد اعمال نفوذ روانی بی حد و حصر مطلع می شویم، اصرار داریم بگوییم که هیچ کس نمی تواند مرا وادار به انجام چنان کارهایی بکند. همان طور که اغلب سربازان اعتقاد دارند که گلوله تنها به دیگران اصابت می کند، اغلب مردم نیز تمایل به باور این موضوع دارند که وضعیت ذهن و روان خودشان آسیب پذیر نیست.

فرد معمولی به کسانی که در فرقه ها درگیر شده، در دام افرادی که مردم را گول می زنند افتاده، یا در یک گروه با روابط ظالمانه به مدت طولانی باقی مانده اند از موضع بالا نگاه می کند. افراد عادی جامعه این طور تصور می کنند که این وضعیت فقط برای افراد ضعیف و ساده اندیش پیش می آید، و سپس خود را از قربانیان فرقه ها، کلاهبرداری ها، و نفوذ فوق العاده ذهنی متمایز می نمایند.

علی رغم این ذهنیت که مردم معمولی به فرقه ها جذب نمی شوند، طی سالیان روشن شده است که هر کسی مستعد گول خوردن توسط این شیادان سوءاستفاده گر می باشد. در حقیقت، اکثریت نوجوانان و بزرگسالانی که در فرقه ها گیر افتاده اند، برآمده از طبقه متوسط، نسبتاً تحصیلکرده و بدون مشکل جدی تا قبل از جذب شدن بوده اند.

تحقیقات نشان می دهد که تقریباً دو سوم کسانی که به فرقه ها پیوسته اند، از خانواده هایی با روابط معمولی آمده اند و در زمانی که وارد فرقه شده اند، رفتار متناسب با سنشان داشته اند. در خصوص یک



سوم باقیمانده، تنها ۵ تا ۶ درصد دارای مشکلات روحی جدی تا قبل از پیوستن به فرقه بوده اند. مابقی از آن بخش یک سهم باقیمانده در نهایت دارای، افسردگی خفیف مربوط به فقدان هویت (برای مثال، مرگ ناگهانی در فامیل، بازماندن از ورود به دانشگاه، یا شکست در عشق) یا بحران های جنسی و رفتاری مربوط به سن و سال خود بوده اند. زمینه ها روحی، خانوادگی و اجتماعی معینی ممکن است برخی افراد جوان را بیشتر از دیگران در برابر جاذبه فرقه ها آسیب پذیر نماید، زیرا فرقه ها راه حل های فوری، ساده، جذاب و متمرکز در برابر مشکلات زندگی و جامعه ارائه می کنند.

نوع دیگر آسیب پذیری با فاکتور تنش، بارز می گردد و این زمانی است که فرد، خصوصاً یک نوجوان یا جوان، احساسی می کند که در برابر تعداد تصمیماتی که باید بگیرد خورد شده است. تناقض زندگی، پیچیدگی جهان و تعداد تضادهایی که در رابطه با وجوه بسیار زندگی روزمره با آن رو به روست، در آن سن رخ می نمایند. علاوه بر مواجه شدن با تصمیمات شخصی که فشار بسیاری وارد می کنند، بسیاری نوجوانان اقدام به چسبیدن به هر ارزش، اعتقاد و هدف خاصی می کنند که در برابرشان ارائه شده است.

هـ چرا افراد به فرقه ها می پیوندند؟

تنها یک قسم از افراد نیستند که گرفتار فرقه ها می شوند، بلکه تقریباً هر فردی چنانچه شرایط محیطی فراهم باشد، می تواند به نوعی در یک فرقه درگیر شود. به طور خاص هنگامی که فرد در یک روابط شخصی معنی دار، شغل، تحصیل یا برنامه آموزشی، یا سایر مشغولیت های عادی زندگی قرار نداشته باشد، بیش از دیگران مستعد گرفتار شدن در چنگ انواع فرقه ها می شود.

افراد آسیب پذیرتر کسانی هستند که در شرایطی مثل تنهایی، گذار از دبیرستان به دانشگاه، بین دانشگاه و یافتن کار یا ادامه تحصیلات عالی تر، دور از خانواده، مستقر در محل جدید، به تازگی متارکه کرده یا طلاق گرفته، به تازگی بیکار شده، درهم شکسته از وقایع جدیدی که پیش آمده، یا نامطمئن از آنچه در زندگی پیش خواهد آمد، باشند. در چنین مواقعی، هر فردی بیش از هر زمان دیگری آمادگی برای قبول هر پیشنهادی بدون فکر کردن نسبت به عواقب آن دارد.

هر فرقه ای جاذبه ها و تاکتیک های خودش را برای کشاندن افراد جدید و عضو گیری فرد دلخواهش دارد. برخی فرقه های بزرگتر، دستورالعمل های تعلیمی برای عضوگیری، همانطور که مربیان فروشندگی به فروشندگان جدید تعلیم می دهند، دارند و روش هایی را آموزش می دهند که کجا و چگونه به سوژه ها مراجعه نمایند. آن ها اغلب از جوانان برای جمع آوری اعانه در خیابان های شهرهای مختلف و جذب اعضای بیشتر استفاده می کنند.

عمل پیوستن به یک فرقه در نتیجه یک روند اتفاق می افتد که توسط یک عضو قدیمی تر فرقه به جریان درمی آید. عملکرد فرقه ها نشان می دهد که عضوگیری با تبلیغ همراه با معاشرت برای پذیرش زندگی تحت شرایط گروه صورت می پذیرد.

این شرایط البته به کندی آشکار می شوند و افرادی که جذب شده اند. در بدو ورود نمی دانند که به کجا می روند. چگونه این ها می توانند جوینده عاقبت معینی باشند در حالی که در خصوص طرح نهایی و محتوای گروهی که به آن می پیوندند، بی اطلاع هستند.

اعضای فرقه ها از ابتدا عموماً به دنبال یافتن امکانی برای انجام دادن کاری مفید برای خودشان و بشریت بوده اند. هیچ کدام از آن ها به دنبال فرقه معینی که به آن پیوستند، نبودند و علاقه ای نداشته که تمام عمر متعلق به یک گروه باشند بلکه برای پیوستن به گروه، اغفال شده و تحت فشار قرار گرفته بودند و قبل از این که بدانند چه شده است، خود را در تور گروه گرفتار یافته اند و به آرامی از گذشته و خانواده خود بریده و تماماً وابسته به گروه گردیده اند.



هدیه ای برای رئیس فرقه

شرط لازم برای ورود به فرقه ها :

هدیه دادن عقل/چشم/زبان و... به رئیس فرقه می باشد.

و. تفاوت فرقه ها با گروه های معمولی

با توجه به مجموعه مطالب ذکر شده، در بیان تعریف و خصوصیات یک فرقه باید روی سه ویژگی زیر نسبت به تفاوت یک فرقه با یک گروه معمولی متمرکز شد:

فرقه ها توسط رهبران کاریسماتیک یا قوی که هرم قدرت و منابع مادی را کنترل می نمایند، تأسیس شده یا هدایت می شوند. در مقابل، گروه های معمولی تمایل دارند ساختار تشکیلاتی را به حداقل رسانده و قدرت طلبان را خنثی یا اخراج نمایند.

فرقه ها دارای نوعی کلام و بیان آشکار به شکل یک کتاب، مانیفست، یا دکترین هستند. در حالی که گروه های معمولی تشویق به تعهد عمومی نسبت به صلح و آزادی کرده و از مؤسسات کنترل کننده مادر رویگردان می باشند.

فرقه ها مرزهای غیرقابل عبور ترسیم کرده، اعضایشان را به طرق مختلف کنترل نموده و به کسانی که می خواهند فرقه را ترک کنند، تحت عناوین بریده، مزدور و خائن حمله می کنند. آن ها اعضای جدید را با



انرژی فوق العاده ای جذب نموده، پول فراوانی جمع کرده و نظرات خصمانه ای توأم با عدم اعتماد را نسبت به جهان خارج از تشکیلات جا می اندازند. در عوض، گروه های معمولی نسبتاً گشاده و باز هستند.

مرزهای آن ها پرده های قابل عبوری هستند که مردم به نسبت بدون اشکال از آن ها رفت و آمد دارند که در صورت تمایل به مراجعاتشان ادامه بدهند و یا در صورت عدم تمایل، به جامعه ای که از نظر گروهی متفاوت تعریف می شود، برگردند.

بنابراین اغلب گروه های معمولی، بر اساس تعاریف فوق، به نظر می رسد تهدید نسبتاً کمی را متوجه جامعه می نمایند. در مقابل بسیاری از فرقه ها به طور فزاینده ای خطرناک هم برای اعضایشان و هم برای دیگران به حساب می آیند.



درب‌های خروجی بسته.

عضویت مادام‌العمر.

در فرقه‌های مخرب، جدانشدگان خائنین هستند که مستحق مرگ می‌باشند.

را به روشنی به اعضا می‌فهمانند که هیچ دلیل قانونی برای ترک فرقه وجود ندارند. به اعضا فهمانده می‌شود که تنها دلیل برای ترک گروه، ضعف، دیوانگی، هوس و شهوت، شستشوی مغزی (توسط کسانی که به فرد می‌خواهند کمک کنند که فرقه را ترک کند)، غرور و خودخواهی، گناه و ... می‌باشد. اعضا به طور کامل شستشوی مغزی می‌شوند که باور کنند که اگر فرقه را ترک کنند، عمل آن‌ها یک نتیجه وحشتناک در پی خواهد داشت، اتفاق بدی برای خود و یا خانواده آن‌ها و یا بشریت رخ خواهد داد. به آن‌ها وسیله‌ای و یا شعوری که بتوانند اثبات چنین نظریه‌ای را خودشان بفهمند داده نمی‌شود. آن‌ها در یک زندان روانی برای همیشه زندانی می‌شوند."

در بسیاری از فرقه‌های تندرو، و یا مخرب، شامل فرقه‌های تروریستی، عضویت اعضا تنها با مرگ خود آن‌ها و یا رهبر فرقه و یا خود فرقه به پایان می‌رسد، گرچه بسیاری از رهبران فرقه مثل دیوید کوروش و جیم جونز و ... در پایان کار خویش ترجیح می‌دهند که بقیه اعضا را هم با خود از میان ببرند تا این که آن‌ها را رها کنند که یک زندگی عادی و غیر فرقه‌ای داشته باشند.

عضویت در فرقه‌های مخرب و به طور کلی تمام فرقه‌ها، مادام‌العمر است، گرچه شاید هیچ‌گاه صریحاً گفته نشود، در نتیجه هیچ راهی برای خروج نیست مگر فرار از فرقه و یا به دلایلی بنا به خواست و اراده‌ی رهبر فرقه، مثل زمانی که او احساس کند وجود عضوی بی‌فایده است و یا هزینه‌ی تشکیلاتی و مالی نگهداری فرد مربوطه بیش از منفعتی است که ممکن است بودن او در فرقه داشته باشد؛ برای مثال در مورد چنین افرادی گفته می‌شود: فرد بیمار روانی است، نافرمان است، تماماً ضرر است و مزاحم کار بقیه افراد در گروه است. بنابراین درب خروجی تمام فرقه‌ها بسته است و کسانی که جرأت و شهامت فرار را داشته باشند القابی چون «خائن» و «مزدور دشمن» نصیب‌شان می‌شود و رسماً و یا به طور غیر رسمی، عملاً و یا در حرف محکوم به مرگ می‌شوند.

استیون حسن در کتاب «مبارزه با کنترل

فکری فرقه‌ها» می‌نویسد: "در فرقه‌های

مخرب هیچ‌گاه یک دلیل موجه برای خروج از فرقه وجود ندارد. درست در نقطه مقابل سازمان‌های غیر فرقه‌ای که این را حق اعضا می‌دانند که هر گاه بخواهند می‌توانند گروه را ترک کنند، گروه‌هایی که فکر را کنترل می‌کنند، این

در فرقه ی القاعده، "از تمام اعضا خواسته می شود که قراردادی را امضا کنند که آن ها تمام زندگی خود را وقف اجرای اراده خدا و اطاعت از او کرده اند. الفائد یکی از اعضا اولیه ی القاعده چنین قراردادی را امضا کرد. سپس با بن لادن بیعت نمود، بیعتی که لازمه ی آن روزه داری، مقطوع النسل کردن خود و شلاق زدن به خود با زنجیر بود."

جهت تضمین عضویت مادام العمر در فرقه ی "تاگ ها (Thugs) و اسسن ها هر دو فرقه، بچه ها را از سن بسیار کم شستشوی مغزی می دادند و در کار خود به طور شوک کننده ای موفق بودند.



در مجاهدین، در سال ۱۳۶۲ قبل از آن که سازمان به طور کامل تبدیل به یک فرقه شود، در صحبتی برای نمایندگان اتحادیه ی انجمن های دانشجویان مسلمان در خارج از کشور (هواداران سازمان در خارج از کشور) رجوی گفت: از آنجا که معیارهای عضویت ما خیلی بالاست، درب های ورودی ما بسته است، اما درب های خروجی ما باز باز است و هرکس

نخواست می تواند از آن خارج گردد. بعدها، بعد از فرقه شدن کامل سازمان، وی مشابه همین جمله را با یک امای بزرگ دوباره مطرح کرد، این بار رجوی گفت: "هر کسی حق دارد هر موقع که خواست قرار و پیمان خودش را با این رهبری لغو کند و هر وقت که بخواهد می تواند آن ایدئولوژی یا آن مشی و تشکیلات بهتر را انتخاب کند. خوب چه بهتر که برود به دنبال کار و ایده آل خودش. تنها شرطش این است که حق و حقوق تشکیلاتی را به خصوص از جهت اطلاعاتی و امنیتی ادا کند. چون که کار تشکیلاتی، یک کار دسته جمعی است. من در سرنوشت شما دخیل هستم و شما در سرنوشت من. پس من حق ندارم که به صورت غیر مسئول و ولنگار اطلاعات مربوط به شما و سرنوشت شما را - قبل از این که شما فرصت کور کردن آن را پیدا کنید - با خودم بردارم و بروم و بعد احیاناً به دشمن بدهم یا به دست دشمن خارجی یا داخلی خلق بیفتم و شما امنیت نداشته باشید ندانید که چه باید بکنید."

این یک شرط و امای بزرگ و تعریف نشده است، شرطی است که تا آن زمان که تشکیلات بخواهد به بهانه کور نشدن اطلاعات فرد، و در خطر بودن جان سایرین و «مقاومت»، می تواند او را زندانی کرده، تحت شکنجه روانی و حتی جسمی قرار داده و سعی کند که او را مجبور به پشیمانی کرده و یا همان طور که دیده شد در صورت اصرار فرد بر خروج، در عراق وی را تحویل دژخیمان صدام حسین بدهد.



مجرم اعلام می شود و به جای رهایی از فرقه، به مجازات محکوم می گردد. صحبت از اطلاعات و امنیت در مجاهدین و فرقه های مخرب دیگر در واقع اسم مستعار ممنوعیت خروج است، چرا که بنا به اقرار خود آن ها معمولاً «دشمن» جاسوسان بسیاری در درون فرقه دارد و فی المثل در مورد مجاهدین چه مأموران اطلاعاتی دوران شاه و چه حکومت فعلی نسبت به درون آن ها و «اسرارشان» به مراتب بیشتر از اعضا بالاترین سطوح تشکیلاتی اطلاعات داشتند و این چیزی نیست که بر رهبران فرقه ها پوشیده باشد. از این رو، این فقط و فقط یک بهانه برای ممانعت از خروج افراد ناراضی و زدن تهمت «مزدور» و «جاسوس» و «خائن» به آن ها و درس عبرت شدن شان برای دیگران است.

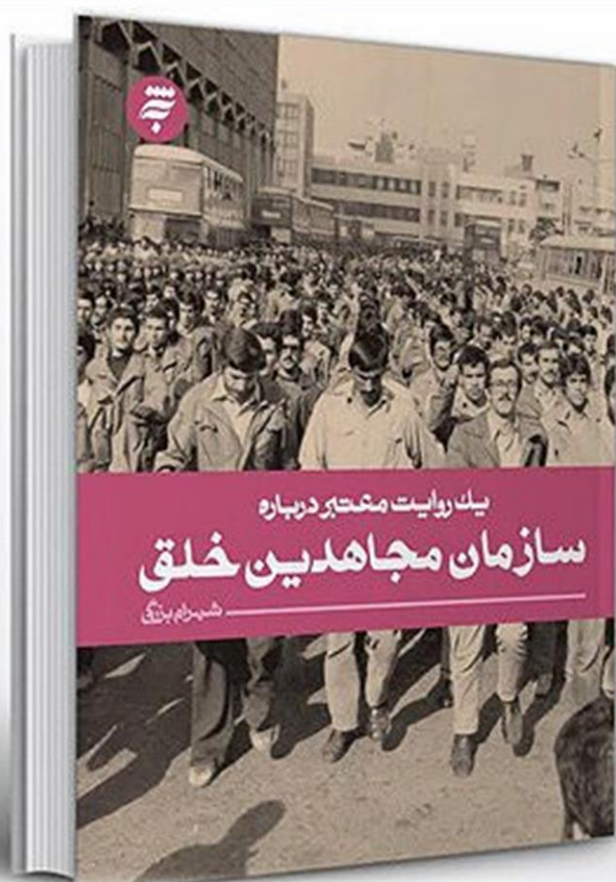
مستبدین همواره برای آزار و اذیت کردن و به بند کشیدن مخالفین خود سعی می کنند که در کنار جملات پر طمطراق و به ظاهر دموکراتیک و آزادیخواهانه ی خود اماهای کوچکی قرار دهند که هر گاه که خواستند به هر شکلی که هوس کردند آن را تفسیر کرده و درست عکس آنچه را که شعار داده اند بر سر معترضین و یا حتی آنانی که کاملاً مطیع آن ها نیستند بیاورند. امنیت و اطلاعات یکی از این اماهای ظریف است، چرا که آن ها به راحتی هر چیزی را می توانند اطلاعات تفسیر کرده و هر حرکتی را می توانند اقدامی علیه امنیت بخوانند، و به این ترتیب هر کسی می تواند به یک باره جاسوس، دشمن و خائن خوانده شده و قبل از آن که فرصت پیدا کند که هوای آزاد را استنشاق نماید و یا به او فرصتی داده شود که گناه خود را شنیده و یا حق دفاع از خود را داشته باشد، در محضر رهبر فرقه

تنظیم از :
عاطفه نادعلیان

کتاب فرقه های تروریستی و مخرب نوعی برده داری نوین

دکتر مسعود بنی صدر صفحه های ۲۱۶ الی ۲۱۸

کتاب ، یک روایت معتبر در باره سازمان مجاهدین خلق



کتاب «یک روایت معتبر درباره سازمان مجاهدین خلق»

به قلم: شهرام بزرگی

انتشارات : به نشر

این کتاب شامل تاریخچه سازمان تروریستی مجاهدین خلق است و مؤلف در آن، سراغ جریان ها و اتفاقات بیش از یک دهه پیش از تاریخ پیدایش سازمان مجاهدین خلق رفته است و با مشخص کردن ریشه ی پیدایش چنین احزاب و تشکل هایی در آن برهه ی حساس تاریخی، فعالیت این سازمان را در سال ها و جریان های متأخرتر روایت و در نهایت عملکرد آن ها را بررسی و تحلیل کرده است.

خبرگزاری مهر



خانم مهین توکلی، مادری فداکار و بزرگوار از خانواده های متحصن چهار ساله در جلوی پادگان اشرف هستند، ایشان با همسرشان **مرحوم حاج حبیب الله عبدی** در کنار خانواده ها، همراه و راهبر بودند، با توجه به ناراحتی قلبی شدید همسرشان و همچنین عمل جراحی های پی در پی این مادر بزرگوار، باز هم در تمام امور شبانه روزی در تحصن چهارساله فعالیت می کردند.



ایشان چندین بار جلوی درب اردوگاه اشرف و لیبرتی رفتند تا شاید احمد خود را در آغوش بگیرند و به آرزوی دیرین یک مادر، یعنی بغل کردن فرزند، برسند، ولی عاملان فرقه رجوی، اجازه ی ملاقات به این مادر ندادند.

خانم توکلی کاری به مسائل سیاسی ندارد. خواست طبیعی و منطقی خانم توکلی مانند هر مادری در دنیا است که می خواهد پسر اسیرش را ملاقات کند. خواسته به حق و انسانی خانم توکلی که تا به امروز با بی رحمی مسعود و مریم رجوی سنگدل مواجه گردیده این کوچکترین و ابتدایی ترین خواسته هر انسانی است که بتواند با اعضای خانواده اش ملاقات نماید. در مستبدترین کشورهای دنیا این حق را برای افراد قائل می شوند.



پیام خانم توکلی به فرزندش احمد عبدی:

احمد جان، من نگران هستم. همیشه چشم به راهت بوده ام و هستم. اگر می توانی با ما تماس بگیر. ما دوست داریم.

احمد جان، حرف هایی که در تلویزیون آن ها علیه من گفته ای، هیچ تأثیری در محبت ما نگذاشته است. ما همگی تو را چون پاره ای از وجودمان دوست داریم. به این امید زنده ایم که یک روز تو را ببینیم. اگر می توانی با ما تماس بگیر. قربانت بروم.



خانم توکلی در دفتر انجمن



خانم توکلی و خانم عبداللهی



خانم ثریا عبداللهی: "فرزندم امیراصلاح حسن زاده برای شرکت در دوره های ورزشی مختلف به ترکیه سفر کرد و در نهایت قصد مهاجرت به آلمان را داشت که با فریب عاملان گروهک منافقین برای سفر راحت و البته قانونی به کشور آلمان تاکنون ۱۸ سال است که در اسارت منافقین بسر می برد. من دو سال پشت درب اردوگاه اشرف در کشور عراق تحسن کردم.

متأسفانه دولت آلبانی با حمایت از این گروهک مسیر ورود خانواده های اسرای منافقین را مسدود کرده و اجازه هیچ ملاقاتی نمی دهد. در حال حاضر بیش از دو هزار مادر اسرای ذهنی درگیر گروهک تروریستی منافقین هستند، من از تمام اصحاب رسانه در جمهوری اسلامی ایران تقاضا دارم به خانواده اسرای منافقین در آلبانی کمک کنند.

کشتار و ترورهای بی رحمانه انقلابیون تنها گناه این گروه نیست، طبق قانون سازمان منافقین ازدواج اعضا گناه بوده است. قانون گناه ازدواج فقط برای اعضا لحاظ می شود و رهبران ارشد این سازمان تروریستی خودشان با فسادهای اخلاقی متعدد دختران سازمان را عقیم کرده و به عقد خود درمی آورند و این از جمله بزرگترین سند باطل بودن باور و اصول این گروهک تروریستی است.

خانواده اسرای گروهک منافقین برای آزادی فرزندان خود به کمک تمام ملت و مسئولان ایران نیاز دارند، از خبرنگاران و اصحاب رسانه می خواهیم تا با قلم و مهارت خود بی گناهی خانواده اسرای منافقین را اعلام و برای بازگشت فرزندانشان به کانون گرم خانواده کمک کنند. خانواده اسرای گروهک منافقین همچون تمام ملت ایران خود را مدیون خون و خانواده شهدا و جانفشانی ایثارگران پیروزی انقلاب و هشت سال دفاع مقدس می دانند، بسیاری از خانواده ها و مادران اسرای سازمان منافقین در داغ دوری از فرزندان خود بیش از ۴۰ سال است که عذاب می کشند و برخی هم فوت کردند."

خبرگزاری ایسنا



خانم اشرف محلاتی مادر آقای فرزین هاشمی

(از اعضای کمیسیون خارجه شورای فرقه رجوی)

"فرزندم را فرستادم خارج درس بخواند! نمی دانستم یک سری آدم های از خدا بی خبر او را فریب می دهند و او را در دام بدبختی می اندازند. کسانی که این کار را با من کردند، نفرین می کنم که مرا چندین سال از فرزندم دور کردند. خدا آن ها را نبخشد. من منتظر فرزندم هستم. منتظر تماسی با من بگیرد و بعد از چندین سال دوری صدایش به گوشم برسد. من مریض حالم."

خانواده ها



آقای بهمن هاشمی برادر آقای فرزین

هاشمی

"فرقه رجوی دشمن مردم ایران است. این فرقه در بین مردم ایران منفور هستند و مطمئنم در آلبانی دوام نمی آورند. امیدوارم هر چه زود تر فرقه رجوی نابود شود و تمامی افرادی که چندین سال است در فرقه هستند آزاد شوند و به دنبال زندگی خود بروند از جمله برادر من که سال هاست در دام این فرقه است."



رضا اسلامی

نجات یافته از فرقه رجوی

من از سال ۱۳۵۹ خانواده ام را ملاقات نکرده بودم پس از اشغال عراق برادر و خواهرم برای دیدار با من جلو درب اشرف آمدند. البته این فرقه هیچ وقت این موضوع را به من نگفت تا این که به آلبانی منتقل شدم.

سران این فرقه مافیایی و ضد خانواده با ناجوانمردی و بی پرستی که خاص خود رجوی است آن ها را مزدور اطلاعات ایران نامیدند و گفتند این ها مشتی مزدور رژیم ایران هستند، کسانی که تا چند سال قبل برای ترور و انفجار در ایران، رجوی آن ها را خانواده ی خودش می دانست. این دجالگری رجوی دیری نپایید و دست کثیف او برای همگان رو شد، به جای ملاقات خانوادگی فحش و ناسزا نثار خانواده ها کردند و با پرتاب سنگ از آن ها استقبال نمودند.

بعد از اخراج فرقه از عراق در روزهای اول سخت گیری کمتر بود ولی همین که جلوتر می آمدیم شرایط را روز به روز سخت تر می کردند. همه سؤال می کردند: "در عراق می گفتید دشمن پشت تی وال های لیبرتی است حالا چه می گویند؟"، پاسخ مضحک سران این بود: "حالا ما با بورژوازی و دشمن مخملی رو به رو هستیم."

من **رضا اسلامی** سرباز ارتش بودم که در تاریخ ۲ مهرماه ۱۳۵۹ در مرزهای جنوبی کشور توسط ارتش عراق اسیر شدم. در اولین سال های جنگ به دلیل جراحت جسمی سخت ترین شرایط را چه به لحاظ جسمی و چه روحی در زندان های صدام حسین گذراندم، من نزدیک به ۹ سال در اردوگاه های مختلف عراق شرایط سخت را سپری کردم، از سال ۱۳۶۵ که فرقه رجوی به عراق آمد و دولت عراق تلویزیون را در اختیار این فرقه گذاشت من از این طریق با این فرقه آشنا شدم و در همین سالیان بود که با یک سری تبلیغات فرقه رجوی که در اردوگاه ها و زندان های صدام حسین جهت جذب و کشاندن اسرای جنگی به سمت خودشان بود آشنا شدم.

بعد از اتمام جنگ در سال ۱۳۶۸ به تشکیلات فرقه رجوی پیوستم بعد از مدتی که گذشت دیدم هر آنچه در این سالیان از سیمای دروغین این فرقه تروریستی شنیده بودم تماماً کذب محض بود، و به چشم خود دیدم جز ریا، چاپلوسی، پشت سر دیگران حرف زدن و تهمت و افترا و... چیز دیگری نیست....

باز تماس با خانواده ممنوع اعلام شد. «خریدن و داشتن تلفن» به مثابه همکاری با دشمن قلمداد می شد!

رجوی روزی گفت اگر کسی در آلبانی جدا شود کار او در مقایسه با ظرف عراق صد بار خیانت بارتر است ولی اولین فرد پسر خودش و دیگر سران فرقه بودند.

همان طور که گفتم شرایط در آلبانی بسا سخت تر شده بود نشست پشت نشست و باز چرندیات صد بار تکرار شده؛ زندانی جدید در تپه های مانز در نزدیکی شهر دورس در حال ساخت بود؛ - یک اشرف و یک لیبرتی دیگر- به خودم گفتم رفتن به زندان جدید مساوی با مرگ است، و تصمیم گرفتم این فرقه جهنمی را ترک کنم لذا به سران فرقه اطلاع دادم که من می خواهم از فرقه شما جدا شده و به دنبال زندگی مطلوب خود بروم، ولی این فرقه تروریستی مگر منطق می

دانست از هر کسی برای منصرف کردن من استفاده کرد؛ از دوستان قدیمی تا زنان فرقه و تا نشست های طولانی توسط جواد خراسان و مهدی برایی و دیگر سردمداران فرقه جهل و جنایت. ولی همه اشک تمساح ریختن ها و فشارهای روحی و روانی در من تأثیری نداشت.

بعد از یک ماه (قرنطینه) در تاریخ ۱۳۹۶/۱۰/۱۱ در یک شب بارانی به من گفتند همین الان منطقه آپارتمانی را ترک کنید با این که برای من سخت بود که در آن شب محل را ترک کنم ولی آن ها اجازه ندادند شب صبح شود.

در انتها می خواهم به کسانی که از فرقه مجاهدین هیچ اطلاعاتی ندارند بگویم که خود را اسیر این گروه نکنید چون در نهایت جز پشیمانی چیزی عاید شما نخواهد شد.

سایت نجات یافتگان در آلبانی





پدر و پسری که به فاصله ی ۴ ماه توسط مجاهدین ترور شدند.



ادموند و هایقان موسسیان

ادموند موسسیان جوان ۱۹ ساله ارمنی در خرداد سال ۱۳۶۰ در مسیر بازگشت به منزل مورد هدف گلوله منافقین کوردل قرار گرفت و به شهادت رسید.

سه ماه پس از شهادت ادموند، پدر وی هایقان موسسیان نیز در ۱۴ شهریور ۱۳۶۰ توسط منافقین به درجه رفیع شهادت نائل شد.

کودک کشی

پس از اعلام مبارزه مسلحانه از سوی سازمان مجاهدین خلق (منافقین) در خرداد ۱۳۶۰ و به دنبال تحلیل های سازمان مبنی بر تحمیل هزینه ها به نظام جمهوری اسلامی، عملیات هایی در قالب «کشتار دسته جمعی» و «قتل عام همه» توسط بخش ویژه سازمان کلید خورد. در این عملیات ها، فقط افرادی مورد هدف قرار گرفتند که غیر مسلح بودند.

در این قبیل عملیات فقط هدف انجام ترور بود و این که قربانی ترور چه فرد یا شخصی باشد اهمیتی نداشت. از این رو عمده اهداف این ترورهای کور مردم عادی، شهروندان بی دفاع، رهگذران، مسافران وسایل حمل و نقل عمومی و ... بودند. سازمان منافقین بدون پرده پوشی، موارد و نمونه هایی از ترورهای شهروندان عادی را در نشریه ی خود ذکر و از این عملیات تروریستی با عناوینی مثل «اعدام انقلابی» و «آتش قهر خلق» یاد می کرد.



در راستای همین عملیات ها، روز شنبه ۲۵ مهرماه ۱۳۶۰، مصادف با روز عید غدیر خم، سازمان مجاهدین خلق (منافقین) جنایت دیگری در پرونده خود ثبت کرد. منافقین که سابقه **کودک کشی** را در کارنامه خود داشتند بار دیگر با منفجر

کردن یک اتوبوس که حامل مردم عادی در شیراز بود، دو کودک را به شهادت رسانده و عده ای دیگر را به شدت مجروح کردند.

روزنامه کیهان در ۲۶ مهرماه طی گزارشی درباره این جنایت منافقین نوشت: «اتوبوس خط یک شرکت واحد شیراز هنگامی که در روز عید غدیر، مقارن ساعت ۴ بعد از ظهر با بیش از ۳۰ مسافر از پل الله وردی خان به سمت میدان شهدا در حرکت بود، در میدان جمهوری اسلامی توسط دو دختر منافق سرنشین اتوبوس به آتش کشیده شد. در جریان این آتش سوزی بیش از ۱۵ مسافر اتوبوس مجروح شدند و دو کودک خردسال نیز به شهادت رسیدند. یکی از شهدا به نام **لیلا نوربخش** بود و از شهید دیگر تنها قطعه زغالی به جا مانده است.»



روزنامه اطلاعات به نقل از راننده اتوبوس که شاهد این جنایت بود نوشت: «من اتوبوس را در کنار خیابان نگه داشته بودم که دو نفر دختر در لحظات اولیه از اتوبوس پیاده شدند و شیئی را به وسط اتوبوس انداختند که بر اثر انفجار آن چند زن و بچه که قادر به خارج شدن از اتوبوس نبودند دچار آتش سوزی شدند.»

روزنامه جمهوری اسلامی نیز ذیل گزارشی با عنوان «عیدی منافقین به خلق ایران» درباره این جنایت منافقین در شیراز نوشت: «بار دیگر منافقین رسوا شده و شکست خورده، دست جنایتکارشان به خون خلق مستضعف و خداجوی میهنمان آغشته شد و در روز با شکوه عید غدیر، با آتش نفاق شان یک اتوبوس شرکت واحد شیراز را آتش زده و بیش از ۳۰ سرنشین بی گناه و مستضعف را مجروح و مصدوم نمودند.... بلافاصله پس از این حادثه، مردم مسلمان و متعهد شیراز در محل حضور یافته و با شعارهای مرگ بر آمریکا و مرگ بر منافقین از مقامات مسئول خواستار قصاص این قبیل جنایتکاران دد صفت شدند.»

این قبیل اقدامات و ترورهای کور از سوی واحدهای ترور سازمان اغلب با هدف ترساندن مردم و مطرح کردن نام سازمان در تیترا اخبار صورت می گرفت.

خبرگزاری مهر

(به نقل از پایگاه اطلاع رسانی مرکز اسناد انقلاب اسلامی)

خود سوزی

ندا حسنی به همراه برادرش علیرضا جذب سازمان مجاهدین خلق شد. زمانی که وی تحت تبلیغات فریبکارانه این فرقه قرار گرفت در کانادا زندگی می کرد و در دانشگاه کارلتون اتاوا در رشته انفورماتیک تحصیل می نمود. وی با تبلیغات منفی سازمان تحصیلاتش را رها کرد و به بهانه یک دوره ۶ ماهه آموزشی به پادگان اشرف در عراق منتقل گردید.



انتقال ندا حسنی به پادگان اشرف در سال ۱۳۷۶ صورت گرفت اما برخلاف وعده ی سران سازمان زندگی اجباری در پادگان اشرف به جای ۶ ماه، ۵ سال به طول انجامید! در پایان سال ۱۳۸۱ وقتی که آمریکا به عراق حمله کرد ندا حسنی به همراه حدود ۳۰۰ نفر دیگر از اعضای سازمان که زبان انگلیسی بلد بودند به اروپا و مشخصاً مقر سازمان در فرانسه منتقل شدند.

این انتقال تقریباً همزمان بود با دستگیری مریم رجوی در ۱۷ ژوئن ۲۰۰۳ در فرانسه که به جرم پولشویی صورت گرفت. سران سازمان برای آزادی مریم رجوی و تحت فشار قرار دادن دولت فرانسه اعضای خود را مجبور به خودسوزی در خیابان های پاریس و دیگر شهرهای فرانسه نمودند. در این میان ندا حسنی که در آن زمان فقط ۲۶ سال داشت هم برای مرگ اجباری! انتخاب شد.



هرچند سازمان ادعا می کند که خودسوزی ها داوطلبانه و با تصمیم خود نیروها صورت گرفته، اما دلایل متعددی وجود دارد که اثبات می کند، این افراد مجبور به خودسوزی شدند.

یک سند قطعی در این باره به اعلام اسامی افراد قبل از خودسوزی توسط سران سازمان مربوط می شود که نشان می دهد، اعضا برای خودسوزی توسط سازمان انتخاب شده اند. بنا به نقل از روزنامه «پاریسین» قبل و بعد از خودسوزی با تلفن همراه چند خبرنگار تماس گرفته شده و محمد سید محدثین سخنگوی روابط خارجی شورای ملی مقاومت نام شخص خودسوزی کننده را اعلام کرده است. مریم رجوی نیز بعد از آزادی در برابر انتقادات رسانه ها در مورد خودسوزی اجباری اعضا که به روش های مغزشویی توسط این فرقه صورت گرفته است، مدعی شد که آن ها به اختیار خود این کار را کرده و هیچ کس در سازمان از این اتفاق مطلع نبوده است! در خودسوزی ندا حسینی ۲۶ ساله علی رغم سه خودسوزی قبلی هیچ فردی برای کمک حاضر نشده بود و زمانی هم که عده ای فرانسوی برای کمک اقدام کردند، خیلی دیر شده بود و ندا حسینی جان خود را از دست داد.

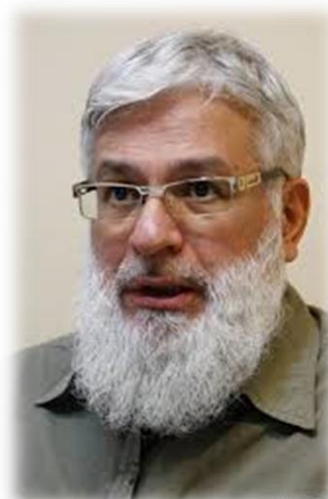


این دختر ۲۶ ساله نمونه ای روشن از شیوه های بی نظیر سران مجاهدین خلق در نقض حقوق زنان است که گاهی به شکل سوءاستفاده جنسی انجام می شود و گاهی نیز جان این افراد را برای آزادی سرکرده مطالبه می کند. برای ندا حسینی در پادگان اشرف یادبودی ساخته شد تا از وی به عنوان الگوی رفتار انقلابی در سازمان یاد شود، اما واقعیت این است که نه ندا حسینی و نه دیگر اعضای سازمان برای هیچ یک از اقدامات خود اختیاری نداشته اند و گرنه تحصیل در کانادا را با خودسوزی در پاریس عوض نمی کردند.

سایت حقیقت فرقه

«نگاهی به سرگذشت تلخ زنان در فرقه تروریست رجوی»

صفاءالدین تبرائیان



صفاءالدین تبرائیان: اجداد بنده از لبنان هستند که به دعوت دربار صفویه به ایران آمدند. بنده دکترای شرق شناسی از بیروت دارم و حدود ۲۵ جلد کتاب نوشته ام.

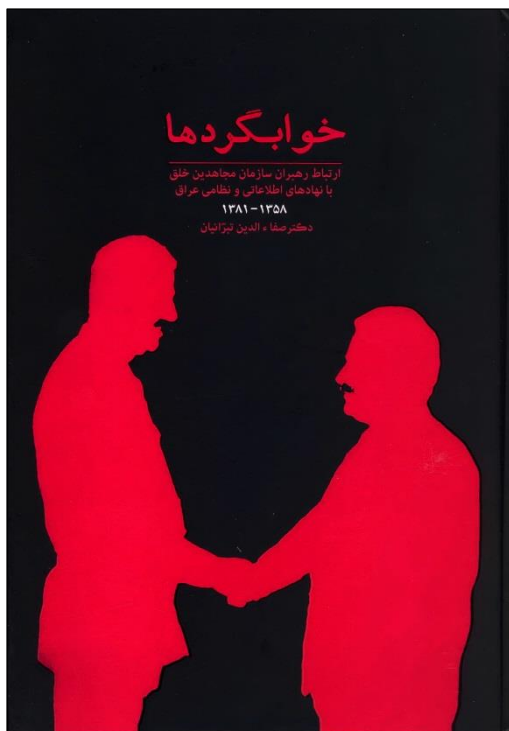
شمار کسانی که بعد از پیروزی انقلاب از زندان پهلوی دوم آزاد شدند و اتهام عضویت در سازمان مجاهدین خلق را داشتند حدود ۲۵۴ نفر است. انقلاب در زمانی پیروز شد که عناصر سازمان در زندان بودند.

سازمان قدرت را حق خود می دانست و به همین دلیل تصور می کرد که می تواند متوسل به زور شود. همانند گروهک هایی که امروز شعار خود را النصر بالرعب قرار می دهند و با ایجاد ترس مردم را مجبور به تبعیت می کنند. عناصر سازمان توانسته بودند با جاذبه هایشان تعداد قابل توجهی از جوانان را جذب کنند. همین شاید باعث شده بود که سازمان دچار خطای محاسباتی شود.

در کلاس های شبانه موسی خیابانی در ماه رمضان در دانشگاه تهران تعداد زیادی شرکت می کردند. در دانشگاه علم و صنعت و تربیت معلم نیز کلاس هایی داشتند. در کلاس های مسعود رجوی در دانشگاه شریف گفته می شود حدود ۳۰۰۰ نفر شرکت می کردند. شاید همین ها این توهم را برایشان به وجود آورد که می توانند قدرت را تصاحب کنند. تیراژ نشریه مجاهد در مقطعی به ۴۵۰ هزار نسخه رسیده بود که برای آن زمان قابل توجه است.

تأسیس سازمان مجاهدین خلق در سال ۱۳۴۴ اتفاق می افتد و در سال ۱۳۵۴ اولین تغییر ایدئولوژی صورت گرفت و سازمانی با ماهیت اسلامی اعلام کرد که مارکسیست شده و اعضا هم چاره ای جز گرنش در برابر دستورات نداشتند. در این ماجرا در اعضای رده بالا تصفیه های جدی صورت گرفت. چون می ترسیدند که آن ها را بفروشند. مثل ترور مجید شریف واقفی و مرتضی صمدیه لباف که در فیلم «سیانور» می بینید.

یک زمانی آقای لاجوردی به من گفت که سازمانی که برای رسیدن به قدرت دست به چنین کارهایی می زند اگر به قدرت برسد چه می کند؟ موسی خیابانی آلترناتیو جدی رجوی بود و شایستگی هایش بیشتر بود. کاریزمای فوق العاده ای داشت و سخنور بود. رجوی این ها را می دانست و به همین دلیل او را با خود نبرد. همچنین می دانست که او به زودی کشته خواهد شد. رجوی در ماجرای فرارش با هواپیما به جای همسرش، فیروزه بنی صدر را با خود می برد.



من اسنادی دارم که حتی ویلای زعفرانیه را خود سازمان لو داد. بی ناموسی و فعالیت های اعضای مجاهدین در طلاق از همسران قبلی شان و ازدواج های تشکیلاتی و ... را همه می دانند. وقتی افرادی چنین کارهای زشتی انجام می دهند دیگر جاسوسی برای دشمنان مردم برایشان چیزی نیست. افشای پرونده هسته ای ایران توسط مجاهدین خلق صورت گرفت. در حالی که بازماندگان شاه حاضر نشدند این کار را انجام دهند.

مرحوم شریعتی آثار سازمان را سطح پایین می دید. شریعتی جمله ای دارد که می گوید فلسفه مارکس دانشگاهی بود و لنین آن را تقلیل داد و دبیرستانی

کرد. استالین آن را تنزل فاحش داد و دبستانی کرد. تعبیر شریعتی این است که شناخت مجاهدین استفراغ ماتریالیسم دیالکتیکی استالینی است. برخی از آثار این ها را ببینید متوجه می شوید که خیلی نازل است و انسان خنده اش می گیرد که آیا یک کشور با یک چنین تفکری می شود اداره شود؟

زمانی که مریم رجوی بازداشت شد تعدادی از سمپات های سازمان خودسوزی کردند. آن جا بود که معلوم شد چه گروه خطرناکی هستند که حاضرند برای یک بازداشت صرف این کار را انجام دهند. آن هم در چند کشور به صورت هماهنگ. گاهی برایم عجیب است که گروهی که با اعتقاد به خدا و پیامبر آغاز شد، کارش به کجا رسید. امام علی (ع) درباره خوارج می گفتند که این ها برادران ما هستند که به بر ما و خودشان ستم کرده اند.

بسیاری از سردمداران جریانات تکفیری مثل داعش از نخبگان فکری هستند و این گونه نیست که تصور کنیم سپاه جهل اند. فرقه مریمیه ۷۰ سال سابقه دارد و در حال حاضر آقای سید حسین نصر رهبر این فرقه است. او در لوزان سوئیس با فریتیوف شوان رهبر قبلی این فرقه آشنا می شود. شوان در رؤیای خود حضرت مریم را برهنه می بیند. در این فرقه مفصل درباره سکس مقدس صحبت می شود. این فرقه نخبه گرا و نهان روش است و به دنبال توسعه انسانی نیست. سازمان هم اگر فرقه نمی شد اموراتش پیش نمی رفت.

نشست «از سازمان تا فرقه»

الیناسیون

واژه ی **الیناسیون** (Alination) در زبان فارسی به صورت از خودبیگانگی، ناهمبستگی، بی خویشی، بیزاری، خود فراموشی، بیگانگی، بیگانه کردن، جدایی چیزی از چیز دیگر، دیگری را به جای خود پنداشتن و خود دیگر پنداری، تعبیر شده است.

ریشه ی این اصطلاح، کلمه ی لاتینی Alius به معنای دیگر می باشد. پسوند en در زبان لاتین، به معنای منسوب به دیگری است. از صفت Alien فعل Alienate ساخته شده است که به معنای «از آن شخص دیگر کردن» یا به عبارت واضح تر، «انتقال به غیر» می باشد. سپس از این کلمه اسم فعل Alination به معنای انتقال به غیر ساخته شد. (رکنی پور، سیادت، ۱۳۹۲)

الیناسیون، به معنای از دست دادن یا قطع ارتباط با هویت انسانی است. الیناسیون نتیجه تقسیم کار افراطی به حدی است که کرامت و هویت فردی در «جمع» گم می شود و قابل شناسایی نیست. سازمان مجاهدین خلق در سالیان اخیر به شدت با تهدید از خود بیگانگی اعضا و هواداران رو به رو بوده است.



تکیه بیش از حد بر رهبری سازمان که به جای همه می اندیشد و به جای همه انتخاب می کند، یعنی کیش شخصیت، در کنار بزرگنمایی هدف جمعی – سرنگونی – و تعمیم آن بر هر خواسته و تحمیل هویتی جمعی –

سازمان – بر افراد و نظام سلسله مراتب پادگانی، از جمله دلایل و عواملی هستند که هر موجودیتی جز سازمان و هر آرمان و هدفی جز سرنگونی را فرعی قلمداد می کند و ناگزیر به تربیت و آموزش نیروهای موسوم به «رزمنده» شده است که هیچ انقیاد و الزامی به آموزش سیاسی و عقیدتی ندارند.



در سالیان اخیر، در میان اعضا و هواداران سازمان افراد زیادی یافت می شوند که تحلیل منسجمی از عملکرد سازمان ندارند و از کمترین آمادگی برای مباحثه و دفاع نظری از مشی و مرام سازمان برخوردار نیستند. احساسی گری در سالیان اخیر مهم ترین عامل جذب افراد، اعم از عضو یا علاقه مند بوده است، احساسی که عموماً متأثر از دلبستگی های خانوادگی به افرادی بوده است که در دهه ی نخست انقلاب اعدام یا متحمل حبس های سنگین شدند.

سایت تاریخ ایرانی



هادی شعبانی



من هادی شعبانی هستم اهل تنکابن. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، تحت تأثیر تفکرات چپ، جذب این گروه ها شدم، اما بعد از اقدام مسلحانه سازمان مجاهدین در ۳۰ خرداد ۶۰ علیه جمهوری اسلامی، از طریق یکی از دوستان به آن ها وصل شدم.

آن موقع ۱۹-۱۸ سال داشتم و سرباز بودم. شرایط بعد از انقلاب طوری بود که همه گروه ها فعالیت داشتند، اما برخی شان مثل سازمان مجاهدین خلق یا چریک های فدایی، چون مسلح بودند، خیلی از جوان ها جذب آن ها می شدند. از طرفی، آن ها سابقه مبارزاتی از زمان شاه نیز داشتند و در این راه به اصطلاح شهید هم داده بودند و همین برای ما ایجاد انگیزه می کرد و من فکر می کردم تمام آمال و خواسته های ما در این گروه ها برآورده می شود.

از طرف دیگر با برگزاری جلسات و نشست ها و صحبت هایی که داشتند، انگیزه ما هم بیش تر می شد، آن موقع برای ما مهم نبود که حتی کشته شویم. فکر می کردیم که مثل شهدای سازمان در زمان شاه خواهیم بود. ما آن موقع حتی در شهر خودمان هم جلسات کتابخوانی داشتیم و سازمان هم کتب و جزوات مختلفی در اختیار ما قرار می داد.

نهایتاً من در سال ۶۴ بعد از این که مدتی بود به سازمان وصل شده بودم، از کشور خارج شدم و سال ۸۳ توانستم از این فرقه جدا شوم.

بهمن ۶۰ ارتباط من با سازمان وصل شد و بیش تر فعالیتمان هم پخش جزوات و صحبت های سران سازمان به خصوص موسی (خیابانی) بود تا این که بعد از برخی تغییر و تحولات، این ارتباط قطع شد.

سال ۶۴ از طریق ارتباط تلفنی یکی از دوستان، ارتباط من به صورت تلفنی برقرار شد که یک کد رادیویی به من دادند و تا چند ماه از این طریق ارتباط داشتیم تا این که در همان سال به همراه یکی از دوستان، از کشور خارج و به صورت قاچاقی به پاکستان رفتیم و در کراچی به یکی از کانال های سازمان وصل شدیم.



سازمان در پاکستان پایگاه علنی داشت؟

نه مخفی بود. دو هفته آنجا ماندیم و بعد یک پاسپورت تقلبی به ما دادند که از طریق هوایی توانستیم از پاکستان به بغداد بیاییم.

خانواده شما هم از وضعیت تان مطلع بودند؟

من به خانواده گفته بودم که به تهران می روم. بعد که در کراچی بودم، تماس گرفتم و گفتم ما برای ادامه تحصیل به پاکستان آمدیم تا از این طریق به انگلستان برویم. این آخرین تماس من با خانواده بود.

البته خانه ما تلفن نداشت و من به منزل همسایه زنگ زدم و از آن ها خواستم که این پیغام مرا به خانواده ام بدهند، چون امکان تماس مجدد نبود و چنین اجازه ای به ما نمی دادند.

شرایط پادگان اشرف کاملاً نظامی بود و این طور نبود که مثلاً هر وقت که خواستیم برویم پارک و قدم بزنیم. البته بعداً پارک هم درست کردند، اما نه این که من هر وقت دلم خواست به آنجا بروم.

همه چیز باید به دستور تشکیلات و فرمانده یگان انجام می شد. مثل همه پادگان ها صبح زود بیدار باش بود، کار و آموزش نظامی بود، مانورها و نشست ها و عملیات جاری تا ساعت ۱۲ - ۱۱،۵ شب که افراد یا نگهبان بودند یا می خوابیدند و این یک سیکل مشخص بود.

در مناسبات سازمان اگر کسی وارد اشرف می شد، دیگر از بیرون خبری نداشت. رادیو که اصلاً نبود و اگر هم کسی پنهانی به رادیو دسترسی پیدا می کرد، به شدت با او برخورد می کردند. تلفن و تلویزیون هم نبود و اخبار از کانال خود سازمان پخش می شد.

گاهی هم اخبار شبکه هایی مثل CNN را که به نفع سازمان بود، خلاصه و پخش می کردند. یک بولتن روزانه وجود داشت که اخبار آن تماماً در راستای منافع سازمان یا علیه جمهوری اسلامی بود. شما حساب کنید یک زندانی در زندان می تواند ملاقات و یا با بیرون تماس داشته باشد، اما در اشرف این طور نبود.

تیم هایی که برای ترور یا بمب گذاری به ایران می آمدند، کجا آموزش می دیدند؟

آموزش های آن ها اساساً در اشرف بود. به هرحال نیروی روابط خارجی که از اروپا بلند نمی شد برای عملیات به ایران برود، این تیم ها در همین اشرف آموزش می دیدند و اعزام می شدند که نمونه ی آن ترور صیاد شیرازی و لاجوردی بود.

برای این کار هم از جدیدالورودها استفاده می کردند، چون هم با محیط آشنا بودند و هم دولت ایران هنوز رد آن ها را نگرفته بود. افراد قدیمی هم اگر با این تیم ها اعزام می شدند، بیش تر به عنوان سرتیم و فرماندهی گروه بود و سازمان هم این عملیات ها را با افتخار اعلام می کرد،



مثل ترور صیاد، ولی برخی اقدامات دیگر مثل انفجار حرم امام رضا (ع) را چون برای نیروها هم قابل قبول نبود، مطلقاً به گردن نمی گرفت و می گفت این ها کار خود رژیم جمهوری اسلامی است.

من خودم که وارد شدم، وقتی دوره هنگ را می گذراندم، ۱۰ روز نگذشته بود که مسئول مربوطه آمد و با من صحبت کرد که کی آمدی، از کجا آمدی و... و در همان دوره بود که افراد را برای انجام عملیات انتخاب می کردند. «عبدالوهاب فرجی» (افشین) هم مسئول همین تیم های عملیاتی بود.

بعد از این که ما را برای زدن یکی از راهپیمایی های ۲۲ بهمن در ایران انتخاب کردند، به همراه بقیه تیم به پاکستان رفتیم. ما ۲ تیم بودیم. آن زمان خط سازمان در پاکستان یکی در منطقه شمال بود و یکی در جنوب، درواقع تیم هایی که قرار بود از طریق زاهدان وارد شوند، به شمال می رفتند و تیم هایی که قرار بود از طریق پیرانشهر وارد شوند، به جنوب می رفتند.

در پاکستان به نفراتی وصل شدیم که قرار بود ما را از مرز این کشور وارد ایران کنند و در زاهدان هم یکی از نیروهای وارد به منطقه که با سازمان کار می کرد، قرار شد دنبال ما بیاید و ما را ببرد، اما ۲ شب که در کوه های زاهدان ماندیم، سراغی از او نشد و فهمیدیم که مسیر لو رفته است و خدا خواست که دست ما به خون آلوده نشود و برگشتیم. البته بعداً که به ایران آمدم، به

ما گفتند که نیروهای ایران منتظر تیم ما بود و اگر به آنجا رفته بودیم، قطعاً دستگیر می شدیم.

به لحاظ تجهیزاتی چطور بود؟ مثلاً شما که در قشمت توپخانه بودید، امکانات کافی داشتید؟

توپخانه سازمان این طور نبود که مثل ارتش هر یگان توپخانه خودش را داشته باشد، کلاً یک یگان توپخانه آن هم با ادوات محدود مثل توپ های ۱۰۶، ۱۲۲ و ۱۳۰ میلی متری بود، اما در عملیات فروغ، سازمان به این نتیجه رسید که چون قرار است هر تیپ یک محور جداگانه را داشته باشد، توپخانه را در تیپ ها تقسیم کند.

ما به تیپی رفتیم که فرماندهی آن را «مهمین رضایی» برعهده داشت که در عملیات، هم خودش و هم شوهرش (علی زرکش) کشته شدند.

ما ۴ نفر بودیم از توپخانه به این تیپ رفتیم و به ما هم یک قبضه ۱۰۶ و ۱۲۲ و یک آیفادادند و گفتند به اولین شهر کرمانشاه که برسیم، نیروها اضافه خواهند شد. حالا این که این نیرو قرار بود از کجا بیاید، نمی دانستیم که البته همین هم نشد.

تا تنگه چهارزبر درگیری خاصی نداشتیم، وقتی بالای گردنه حسن آباد رسیدیم، هوا در حال روشن شدن بود که به ما گفتند پایین درگیری است و شما چند گلوله شلیک کنید. ما هم چند گلوله با ۱۰۶ شلیک کردیم و راه باز شد.



تیپ ما در انتهای ستون قرار داشت و مسئول فتح تهران بود. در تنگه چهارزبر که درگیری شروع شد، امکان برگشت نبود، ما هم مجبور شدیم همانجا درگیر شویم، اما چون نیروهای ایرانی اشراف بیش تری به منطقه داشتند، بهتر عمل می کردند. حوالی ظهر بود که من از ناحیه شکم مجروح و به زیر پل حسن آباد منتقل شدم.

زخمی های زیادی آنجا بود، بعد ما را به فرمانداری اسلام آباد بردند، اما هیچ پزشکی آنجا برای رسیدگی وجود نداشت، بعد با ماشین به کرد و سرپل ذهاب رفتیم و بعد از مدتی ما را هلی کوپتر به بغداد فرستادند و دو سال هم زخمی بودم. خود سازمان اعلام می کرد که ۱۵۰۰ نفر در این عملیات کشته شدند، اما تعداد آن ها خصوصاً مجروحان خیلی زیاد بود.

راجع به انقلاب طلاق بگویید؟

من در آن زمان مجرد بودم، ولی می دیدم که از بالاترین مسئولان سازمان در زمان انقلاب طلاق دچار تناقض شدند. البته شنیدم که سال ۶۳ هم رجوی در فرانسه قصد داشت این اقدام را در خصوص مرکزیت سازمان اجرا کند و حتی همه حلقه های ازدواج آن ها را گرفته بود، اما نتوانست و مجبور شد این کار را ملغی کند. طرح آنجا شکست خورد چون در مرکزیت سازمان و در پاریس بود، اما اینجا اشرف بود یعنی عراق جذام گرفته، حتی اگر مسئولان هم مخالفتی می کردند از جمع جدایشان می کردند.

کودکان هم در اشرف بودند؟

آن موقع تعدادی از بچه ها در پادگان بودند که در یک پانسیون نگهداری می شدند و به آن ها آموزش می دادند و فقط پنج شنبه ها یا جمعه ها خانواده ها می توانستند فرزندانشان را ببینند. البته بعد از حمله آمریکا به عراق در اواخر دهه ۶۰ و اوایل دهه ۷۰ بعضی از بچه ها که در سنین نوجوانی بودند را نگه داشتند و بقیه را به اروپا فرستادند. اصلاً هم مهم نبود که این بچه ها در آنجا به خانواده یا آشنایانشان تحویل داده می شوند و یا کلیسا یا مراکز دیگر.

کمی از شخصیت رجوی بگویید. چطور می تواند این افراد را جذب کند؟

رجوی به لحاظ شخصیتی یک سخنران حرفه ای بود که البته گیرایی خودش را هم داشت و در بحث های ایدئولوژیک و موضوعاتی مثل تفسیر قرآن و نهج البلاغه به گونه ای عمل می کرد که انسان فکر می کرد این همان کسی است که ما به دنبالش بودیم، اما بعدها دیگر اصلاً نمی شد راجع به جایگاه رهبری صحبت کرد و مثلاً بگوییم خود رجوی چرا زن دارد.

صحبت در مورد مسعود و مریم «مرز سرخ» بود و یکی دیگر از این خطوط قرمز، بعد از سرنگونی صدام این بود که نباید سؤال کنیم رجوی الآن کجاست، می گفتند او کار خودش را بلد است و شما فقط از طریق ایدئولوژیک خودتان را به او وصل کنید.

مسعود می گفت ما به آمریکایی ها کاری نداریم، اگر قرارگاه های ما مورد حمله قرار



گرفت، این به معنی حمله به سمت ایران و انجام عملیات فروغ ۲ است، اما ما دیدیم که اشرف را مورد حمله قرار دادند، حتی پایگاه های «علوی» و «انزلی» را هم زدند، اما خبری از دستور حرکت نشد.

آنجا توانستیم به هر طریقی بود با خانواده ارتباط برقرار کنیم. البته آن ها هیچ خبری از من نداشتند و فکر می کردند من مرده ام، اما به هر ترتیبی بود چند کُد دادم تا برادرم مرا بشناسد.

چقدر پیش آمریکایی ها ماندید؟

۹ ماه پیش آمریکایی ها بودند و آنجا کار می کردم. در سازمان که به ما یک ریال هم نمی داند، اما آمریکایی ها برای هر ساعت کار یک دلار می دادند. برای همین وقتی به ایران آمدم کمی پول داشتم. البته آمدن به ایران برای ما کمی ترس داشت، خصوصاً با تبلیغات زیادی که سازمان علیه ایران می کرد، به طوری که من فکر می کردم حداقل ۲ نفر از برادرانم که ابتدا هوادار سازمان بودند، اعدام شدند.

افراد متصل به سازمان واقعاً بدبخت هستند، آدم های رانده شده از همه جا، سازمان هم آن قدر به واسطه خیانت ها و جاسوسی هایش به ته خط رسیده که الان مجبور است آویزان جنگ طلبان آمریکا و شیوخ خلیج فارس شود.

آن سازمانی که در سال ۵۷ در ذهن ما بود، مُرد و تمام شد و امروز مریم همه تلاش و افتخارش این است که نمایندگان جنگ طلب آمریکا، آل سعود و داعش و جبهه النصره در مراسم های او شرکت کنند و راه برگشتی هم ندارند. شعارهایشان را نگاه نکنید، کلی پول هزینه می کنند تا این حرف ها را بزنند، اما از درون پوسیده اند و آینده ای ندارند.

خبرگزاری فارس

سازمان در آن مقطع حدود ۷ پایگاه داشت که در مناطقی مثل جنوب، کوت و العماره را تعطیل کرده بود و نیروها در ۳ قرارگاه بالا مستقر شده بودند که «انزلی» در «جلولا» بود، «علوی» در «حمرین» و «اشرف» هم که مقر اصلی بود. به هرحال ما با حمله آمریکایی ها منتظر دستور حرکت به سمت ایران بودیم که یک مرتبه فرمان رسید پرچم سفید را بالا ببرید.

فکر می کنید زنده باشد؟

من فکر نمی کنم خودشان مسعود را کشته باشند، اما با این حرفی هم که ترکی الفیصل در مورد مرگ مسعود زد، نمی توانم نظر خاصی بدهم، اما به هرحال شاید تاریخ مصرف او تمام شده و می خواهند مریم را بیش تر عَلم کنند.

مریم خیلی تندتر است و اصلاً به ایدئولوژی در ظاهر هم اعتقادی ندارد، اما خودشان هم می دانند اعلام خبر مرگ مسعود موجب ریزش همین تعداد افراد کمی است که هنوز در سازمان مانده اند.

بعد از سرنگونی صدام و حضور آمریکایی ها فضا کمی بهتر شد، ما هم که در سال ۸۳ فرار کردیم، به هر ترتیبی بود خودمان را به آمریکایی ها رساندیم و بعد از ۲۰ سال دوری از خانواده،



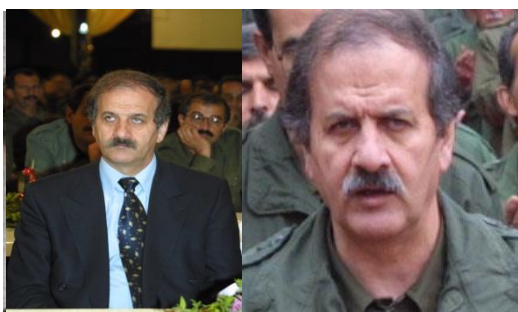
ابریشمچی

در میان تمام اعضای پیشین و فعلی سازمان مجاهدین خلق «خانواده ابریشمچی» از اهمیت منحصر به فردی برخوردار است. خانواده ابریشمچی یکی از پر تعدادترین خانواده هایی هستند که به عضویت سازمان درآمده اند. اگرچه خانواده های دیگری نیز وجود دارند که با نفرت کم و زیاد در دایره مجاهدین تعریف می شوند، ولی نفرت آن ها به مراتب کمتر از خانواده ابریشمچی است.

محمدحسین سبحانی، یکی از جدانشدگان سازمان مجاهدین خلق در کتاب «روزهای تاریک بغداد» به این پدیده جالب اشاره می کند و آن را «**هسته های فامیلی**» می نامد. وی از خانواده ابریشمچی به عنوان مثال بارزی برای این پدیده نام می برد: "مهدی ابریشمچی، اشرف ابریشمچی (دختر مریم عضدانلو و مهدی ابریشمچی)، جمیله ابریشمچی، مریم اکبرزادگان (دختر جمیله و خواهرزاده مهدی ابریشمچی)، علی اکبرزادگان (خواهرزاده مهدی ابریشمچی و فرزند جمیله)، مینا خیابانی (همسر دوم مهدی ابریشمچی و خواهر شوهر سابق مریم اکبرزادگان، همسر اول مریم اکبرزادگان محمدعلی خیابانی بود که در عملیات دروغ جاویدان قربانی شد)، لعیا خیابانی (خواهرزن مهدی ابریشمچی)، حسین ابریشمچی (برادر مهدی ابریشمچی)، همسر حسین ابریشمچی که اسم وی را به خاطر ندارم، احمد وشاق (همسر دوم مریم اکبرزادگان). تا به حال ۱۰ نفر از

اعضای هسته فامیلی ابریشمچی را در بالا یادآوری کرده ام. تازه من نام فرزندان حسین ابریشمچی را به خاطر ندارم."

حال آن که اگر بررسی این «هسته فامیلی» را تا قبل از انقلاب ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ادامه دهیم، افرادی نظیر مریم عضدانلو (همسر مهدی ابریشمچی)، معصومه عضدانلو (خواهر زن مهدی ابریشمچی)، مسعود ایزدخواه کرمانی (باجناق مهدی ابریشمچی)، محمود عضدانلو (برادر زن ابریشمچی) و... نیز در این هسته جای می گیرند. با توجه به این تمرکز و کثرت نفرت خانواده ابریشمچی که در عضویت مجاهدین به سر می برند، اهمیت این خانواده قابل چشم پوشی نیست؛ خصوصاً آن که رده تشکیلاتی برخی از این افراد در مدت حیات سازمان مجاهدین خلق، همواره در سطوح بالا بوده است.



مهدی ابریشمچی در سال ۱۳۲۶ در خانواده ای تبریزی به دنیا آمد. وی در سال ۱۳۴۴ رشته مهندسی شیمی دانشکده فنی دانشگاه تهران پذیرفته شد. در سال ۱۳۴۸ وی از دانشگاه فارغ التحصیل شد و به طور همزمان به عضویت



مهدی ابریشمچی نیز با مینا خیابانی، خواهر کوچکتر موسی خیابانی که ۱۷ سال از خودش کوچکتر بود ازدواج کرد. مهدی ابریشمچی به همراه رجوی به عراق رفت و در تمام ملاقات های صدام با مسعود رجوی حضور داشت. در بغداد وی مسئول روابط سازمان با عراق شد و تمامی حمایت های مالی، تدارکاتی و تسلیحاتی صدام به سازمان از طریق وی صورت می گرفت. او همچنین رئیس کمیسیون صلح شورای ملی مقاومت بود. در جریان عملیات فروغ جاویدان در سال ۱۳۶۷ نیز مهدی ابریشمچی، معاون محمود عطایی در محور پنجم عملیات و مأمور تسخیر تهران بود. پیش از سقوط صدام، ابریشمچی به همراه رجوی و تعدادی از عناصر مورد اعتماد به پاریس سفر کردند. در ژوئن ۲۰۰۳، پلیس فرانسه، مهدی ابریشمچی را به همراه مریم رجوی و ۱۶۰ نفر از اعضای سازمان دستگیر کرد و سپس با قید ضمانت تا تشکیل دادگاه از زندان آزاد شدند. مهدی ابریشمچی هم اکنون از مهمترین مقامات گروهک منافقین و شورای ملی مقاومت است.

سازمان مجاهدین خلق درآمد. وی در سازمان تحت نظر محمد حنیف نژاد مفاهیم ایدئولوژیک سازمان را آموخت و به سرعت با موازین تشکیلاتی انطباق یافت. ابریشمچی به دلیل رشته و تخصصش، به همراه علی باکری و علی اصغر منتظر حقیقی در گروه شیمی سازمان، مسئولیت ایجاد یک واحد تولید مواد منفجره را پذیرفت. وی در پوشش کارخانه پدرش موسی ابریشمچی، این واحد را در کارخانه راه اندازی کرد و بخش مهمی از مواد منفجره سازمان را تأمین می کرد؛ از جمله بمب های اسید پیکریک که در طرح انفجار دکل در جشن های ۲ هزار و ۵۰۰ ساله پهلوی مورد استفاده قرار گرفت. مهدی ابریشمچی در آبان ۱۳۵۰ دستگیر و به ۷ سال زندان محکوم شد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، مهدی از زندان آزاد شد و به سرعت به تشکیلات بازگشت. در زمان حیات آیت الله طالقانی، وی رابط سازمان مجاهدین خلق با آیت الله طالقانی بود. در این دوره مهدی ابریشمچی یکی از چند مسئول اصلی و ارشد سازمان محسوب می شد که در مصاحبه های مطبوعاتی و سخنرانی های عمومی سازمان شرکت می کرد. وی با مریم قجر عضدانلو ازدواج کرد که حاصل آن یک دختر به نام اشرف بود. ابریشمچی و عضدانلو بعد از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ به پاریس متواری شدند. در جریان انقلاب ایدئولوژیک اول در سال ۱۳۶۴، مریم عضدانلو از مهدی ابریشمچی جدا شد و به عقد مسعود رجوی درآمد.



حسین ابریشمچی

در سال ۱۳۳۴ در تهران به دنیا آمد. وی در دبیرستان علوی

مشغول به تحصیل شد و از همان جا بود که با افرادی نظیر سید محسن سید خاموشی، حسن صادق، حسن طهماسبی، مرتضی کاشانی وحید، محمد رفیعی و علی خدایی صفت که از دوستان ابریشمچی یا از فارغ التحصیلان مدرسه علوی بودند، آشنا شد.

وی از این طریق به نشریات و اطلاعیه های سازمان دسترسی یافت و با ایدئولوژی سازمان آشنایی پیدا کرد. البته مهدی ابریشمچی، برادرش و علی اصغر منتظر حقیقی، دوست برادرش نیز در جذب او به سازمان مجاهدین خلق مؤثر بودند. حسین ابریشمچی که عضو تازه وارد سازمان محسوب می شد، موفق شد از ضربه شهریورماه ۱۳۵۰ ساواک و موج دستگیری مجاهدین فرار کند.

ابریشمچی در سال ۱۳۵۱ در رشته مهندسی مکانیک دانشکده فنی دانشگاه تهران پذیرفته شد؛ اما با ورود به فضای مبارزاتی، به سرعت به سمت فعالیت های سیاسی و تظاهرات دانشجویی علیه رژیم شاهنشاهی جذب شد. به موازات تحصیل در دانشگاه، حسین ابریشمچی به حسینیه ارشاد نیز می رفت و با مطالعه آثار علی شریعتی، به تجزیه و تحلیل آن ها می پرداخت.

در این دوره فعالیت های حسین ابریشمچی برای سازمان مجاهدین خلق بیشتر شد و همکاری های بیشتری با افرادی نظیر علی خدایی صفت، اصغر زارع، محمد لواسانی، سید محسن سیدخاموشی، محسن و حسین سیاهکلاه، محمد رفیعی، حسن طهماسبی، رضا عبدالصمدی و مرتضی کاشانی وحید صورت می داد. از جمله دیگر اقدامات وی در دوران دانشجویی، توزیع اعلامیه های سازمان مجاهدین خلق پس از انفجار مقر گارد دانشگاه آریامهر (صنعتی شریف) بود. وی همچنین پس از عملیات ترور تیمسار زندی پور، اعلامیه های مجاهدین خلق را توزیع کرد. سامان دادن تظاهرات های دانشجویی از دیگر اقدامات ابریشمچی در دوره دانشجویی اش در دانشکده فنی بود. به اذعان و اعتراف خود حسین ابریشمچی، وی در جریان تظاهرات ۱۶ آذر سال ۱۳۵۲ شعارهایی علیه رژیم پهلوی و در حمایت از قیام نظیر «دروغ بر خمینی» سر داده بود. به دنبال دستگیری سید محسن خاموشی و وحید افراخته در مرداد ۱۳۵۴، هویت حسین ابریشمچی نیز از سوی خاموشی افشا می شد. در نتیجه حسین ابریشمچی در روز ۲۵ آذرماه ۱۳۵۴ در حالی که دانشجوی سال سوم دانشکده فنی بود، دستگیر شد.

در زندان قصر، حسین ابریشمچی برخلاف عموم بدنه مجاهدین در دو راهی رجوی - میثمی به تشکیلات لطف الله میثمی جذب شد و در مرکزیت این جریان قرار گرفت. وی تا زمانی که درون زندان به سر می برد و حتی مدتی پس از



آزادی از زندان فعالیت خود را در گروه میثمی دنبال کرد. دنباله روی حسین ابریشمچی از گروه میثمی باعث شد تا اندکی پس از رهایی از زندان، وی با برخورد برادرش مهدی مواجه شود. نتیجه این برخورد برادر بزرگ، چیزی جز جدایی حسین از گروه لطف الله میثمی و پیوستن به سازمان مجاهدین خلق به زمامداری مسعود رجوی نبود...

حسین ابریشمچی در بدو ورود به سازمان مجاهدین خلق، به جای آن که همچون دیگر افراد تازه وارد سلسله مراتب هواداری را بییماید، به یکباره در رده «عضو» قرار گرفت؛ رده هایی که دیگر مجاهدین باید مدت ها تلاش می کردند و جلب اعتماد می نمودند تا به آن دست یابند. البته پر واضح است که حسین این دوپینگ تشکیلاتی را مدیون «برادر بزرگ» بود. حسین ابریشمچی ابتدا به بخش نظامی سازمان رفت. اولین حضور جدی او در قبال جمهوری اسلامی را می توان میتینگ امجدیه دانست که حسین در قالب «یکی از معاونین فرماندهان نظامی»، در ایجاد درگیری و دامن زدن به زد و خوردها نقش مؤثری ایفا کرد. از دیگر فعالیت های حسین ابریشمچی در بخش نظامی - امنیتی، رصد رادیوهای خارجی بود که ماحصل آن جزوه های تحت عنوان روی موج رادیوها بود.

در سال ۱۳۵۹ حسین ابریشمچی به نهاد دانش آموزی منتقل شد و در شور این نهاد، تحت مسئولیت فاضل مصلحتی، مسئول تبلیغات این نهاد شد. در روز ۲۸ خرداد ۱۳۶۰، سازمان

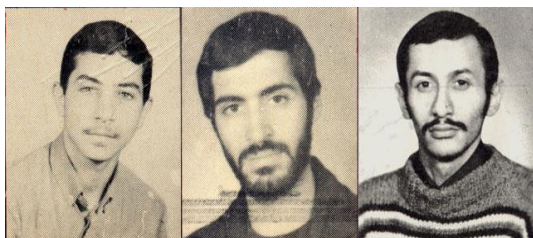
مجاهدین خلق به بهانه حمله به خانه پدری ابریشمچی، اطلاعیه سیاسی - نظامی شماره ۲۵ را صادر کرد و طی آن آغاز فاز نظامی مجاهدین علیه جمهوری اسلامی را اعلام نمود. بعد از غائله ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ و آغاز فاز مسلحانه سازمان، حسین ابریشمچی به سوی وظایف نظامی حرکت کرد. وی در مهرماه سال ۱۳۶۰ مسئول تشکیلاتی نیروهای ویژه سازمان شد و تحت مسئولیت مهدی کتیرایی قرار گرفت. این افراد، ازجمله رده بالاترین مسئولان سازمان بودند که هنوز از کشور خارج نشده بودند و از نزدیک فرماندهی نیروهای داخلی را برعهده داشتند. همسر حسین ابریشمچی نیز زهرا گوهریان نام داشت که با نام مستعار «معصومه» در تشکیلات مجاهدین حضور داشت و با او در خانه های تیمی مختلف حاضر بود. به گفته برخی از مجاهدین دستگیرشده، حسین ابریشمچی از خرداد سال ۱۳۶۰ تا شهریور سال ۱۳۶۱، چندین خانه تیمی عوض کرده بود تا مبدا شناسایی و دستگیر شود؛ یعنی از آغاز فاز نظامی مجاهدین تا زمان فرار از کشور.

حسین ابریشمچی در این دوره با نام های مستعاری همچون «محمود»، «رحمت»، «شیرزاد» و «حسین ابر» اقدامات تروریستی ویژه سازمان را فرماندهی و مدیریت کرد. به اعتراف دستگیرشدگان این بخش، حسین ابریشمچی توجیه و مدیریت عملیات هایی نظیر ترور شهید محمد تقی بشارت، نماینده مردم سمیرم در مجلس شورای اسلامی و سرهنگ سید ابراهیم حجازی، سرپرست وقت شهربانی

جمهوری اسلامی را شخصاً انجام داده بود. در اذهان ایرانیان اما معروف ترین عملیات بخش ویژه سازمان، عملیاتی تحت عنوان «عملیات مهندسی» بود؛ یکی از خشن ترین و دلخراش ترین اقدامات تاریخ بشریت.

... آنچه مهم است، نقش محوری و کلیدی حسین ابریشمچی چه در تهیه امکانات و پشتیبانی عملیات و چه در مدیریت شکنجه است. در مرحله اول، حسین ابریشمچی یک خانه تیمی تدارک دید تا به محلی امن برای شکنجه پاسداران تبدیل شود. این شکنجه گاه در خانه ای در خیابان بهار قرار داشت. مهران صدقی، از فرماندهان بخش ویژه نظامی در اعترافات خود درباره نحوه راه اندازی این خانه تیمی گفت: «حوالی تیرماه ۶۱ بود که من و مسعود قربانی در خانه ای در خیابان جمالزاده با حسین ابریشمچی نشست تشکیلاتی داشتیم. پس از جمع بندی که از گزارشات کار ما کرد، خط جدیدی را به ما ارائه داد که طبق این خط ما باید من بعد روی مسأله کسب اطلاعات از طریق شکنجه انرژی می گذاشتیم. پس از توضیحاتی که در مورد تحلیل این خط به ما داد، قرار شد خانه خیابان بهار را آماده کنیم و به دنبال آن مصطفی معدن پیشه خانه خیابان بهار را به همراه محمدرضا صداگیری کرد و وسایل شکنجه تهیه شد. ... این خانه در خیابان بهار در یکی از کوچه های فرعی در منطقه ای خلوت قرار داشت و قبل از این که آنجا را شکنجه گاه کنیم، لانه تیمی حسین ابریشمچی بود که بعد از ضربه ۱۲ اردیبهشت به خاطر این که احتمال می دادند این خانه هم

ضربه بخورد، خودشان آنجا را خالی کرده بودند و فقط محمدرضا را در آن خانه گذاشته بودند و وقتی مشخص شد که آنجا لو نرفته، آن را در اختیار ما گذاشتند تا آنجا را شکنجه گاه کنیم...»



شهید طاهر طالب طاهری شهید محسن میرجلیلی شهید شاهرخ طهماسبی

پیکرهای سوخته سه شهید



علاوه بر این، در ربایش شهیدان طالب طاهری و محسن میرجلیلی، دو نفر از پاسداران شکنجه شده در عملیات مهندسی، باز هم رد پای حسین ابریشمچی قابل مشاهده است.

در واقع این دو پاسدار از مقابل مقر ابریشمچی ربوده شدند ...علاوه بر دخالت های مستقیم ابریشمچی در ماجرای شکنجه، از آنجا که در این زمان وی مسئول تشکیلاتی نیروهای ویژه مجاهدین خلق بود و تمامی این اقدامات با دستور فرمانده صورت می گرفت، جای شکی نیست که مسئولیت تمامی این جنایات و موارد



مشابه برعهده او، مهدی کتیرایی، محمود عطایی و دیگر مسئولان بود.

عملیات شکنجه از جمله آخرین کارهایی بود که ابریشمچی موفق شد در داخل کشور انجام دهد. با ابلاغ خط خروج سازمان، حسین ابریشمچی به همراه دیگر عناصر رده بالای مجاهدین که هنوز از کشور خارج نشده بودند، به صورت قاچاقی از مرزها گریختند. از این پس مبارزه با جمهوری اسلامی در خاک کشورهای نظیر فرانسه و عراق دنبال می شد.

در سال ۱۳۶۴ و در جریان انقلاب ایدئولوژیک اول سازمان مجاهدین خلق، مریم قجر عضدانلو، عضو با سابقه سازمان و همسر مهدی ابریشمچی، از همسرش جدا شد و در کلیسایی در پاریس به نکاح مسعود رجوی درآمد. مریم عضدانلو پیش از آن رئیس دفتر مسعود رجوی بود. در این زمان بود که موجی غیرعادی از تقدیس ها و ستایش های مجاهدین به سوی مسعود و مریم روانه شد. عجیب تر از همه پیام مهدی ابریشمچی به مسعود رجوی بود: «نور این حرکت ایدئولوژیک به همه مان تابید. تو همین کوره هایی که [مسعود رجوی] گفت، لااقل از کنارش رد شدیم. خیلی چرک و کثافتان ذوب شد و ایدئولوژیمان براق شد... حمد و سپاس خدای را که تمامی ما مجاهدین را توسط مسعود و توسط مریم به این راه رهنمون شد که بی شک اگر نبود، ما راهی جز ضلالت و گمراهی نداشتیم.»

حسین ابریشمچی نیز از قافله نامه نگاری و تقدیس مریم و مسعود عقب نماند و خطاب به مریم رجوی، زن برادر سابقش نوشت: «...آرزو دارم یک بار نزد تو [مریم] و مسعود بیایم و به عنوان پرچمداران این انقلاب عظیم در مقابلتان زانو بزنم و فریاد بزنم اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله.»

در رابطه با واکنش حسین ابریشمچی نسبت به رهبری نوین سازمان پس از انقلاب ایدئولوژیک اول، یرواند آبراهامیان در کتاب «اسلام رادیکال» می نویسد: «حسین ابریشمچی، برادر کوچکتر مهدی و معاون بخش نظامی تهران، اظهار داشت خواب دیده بود که یکی از رضایی ها کارت هویت جدیدی را به او نشان داده که تاریخ تولد قید شده در آن با تاریخ انقلاب ایدئولوژیک یکسان بوده است.»

در مرحله اول انقلاب ایدئولوژیک، ساختار تشکیلاتی سازمان نیز دگرگون شد و در ساختار جدید، نام حسین ابریشمچی در رده «عضو اصلی مرکزیت» مشاهده می شود. در همین ایام بود که زندان های درون سازمانی مجاهدین قوت گرفته بود و افراد مسأله دار و مشکوک به زندان انداخته می شدند و تحت سخت ترین بازجویی ها و شکنجه ها قرار می گرفتند. پرویز یعقوبی، از افراد قدیمی و مسن مجاهدین که از جمع آن ها جدا شده است، حسین ابریشمچی را یکی از سربازجوهای زندان «مقر غیور»، واقع در منطقه ماووت عراق عنوان کرده است.



چندی بعد و در جریان عملیات فروغ جاویدان به تاریخ مرداد ۱۳۶۷، نام حسین ابریشمچی برای بار دیگر به چشم می خورد. وی با نام مستعار «کاظم» یک تیپ نظامی در اختیار داشت و وظیفه «حمله و تسخیر جماران» را عهده دار بود. البته پس از شکست منافقین در عملیات متقابل سپاه پاسداران، ارتش جمهوری اسلامی و کمیته های انقلاب اسلامی، وی و معدود باقیماندگان سازمان مجبور به عقب نشینی شدند. در طول این سال ها و در مقاطع مختلف ابریشمچی ها کم و بیش رخ عیان می نمایند؛ گاهی در سیمای مجاهد خودی نشان می دهند و گاهی یادداشت و گزارش می نویسند. البته فعالیت مهدی ابریشمچی از دیگر اعضای هسته فامیلی بیشتر است. در این خصوص می توان به کنفرانس ها و نشست های مختلف وی اشاره کرد که تلاش می کرد ساخت و تولید تسلیحات اتمی از سوی ایران را به غربی ها القا کند.

سرانجام در روز ۷ مهر ۱۳۹۴ حسین ابریشمچی و تعدادی دیگر از بازماندگان این گروهک در کمپ لیبرتی در اثر حمله خمپاره های نیروهای عراقی جیش المختار کشته شدند و به پرونده سیاه آن ها مهر پایانی زده شد. البته گفته می شود از آنجا که حسین ابریشمچی خلع رده شده بود و مورد غضب قرار گرفته بود، پس از خمپاره باران کمپ لیبرتی، وی جان سالم به در برد؛ ولی منافقین، خود وی را به قتل رساندند تا هم به آمار «شهدای مجاهد» بیفزایند و هم مخزن الاسرار سازمان را برای همیشه ببندند.

خبرگزاری دفاع مقدس



مجاهدین در حال انقراض هستند

شبکه ۴ انگلیس با پخش مستندی درباره فعالیت ها و چگونگی تلاش مجاهدین برای ضربه زدن به نظام جمهوری اسلامی ایران، عنوان می کند که اعضای این گروه به دلیل قوانین سخت گیرانه داخلی در حال انقراض هستند.

در این مستند 'لیندزی هیلسام' خبرنگار این شبکه تلویزیونی برای تحقیق درباره فعالیت مجاهدین به کشور آلبانی سفر کرده و تلاش می کند تا از اردوگاه تازه تأسیس این گروهک گزارش تهیه کند.

براساس این گزارش، اردوگاه مجاهدین در منطقه ای روستایی واقع در خارج از شهر مانز بوده که پیش تر برای نگهداری آوارگان و پناهجویان مورد استفاده قرار گرفته است. این اردوگاه اکنون حدود دو هزار و پانصد عضو مجاهدین را در خود جای داده و تحت حفاظت دستگاه های امنیتی دولت آلبانی قرار دارد.

از نکات قابل توجه در این گزارش زمانی است که خبرنگار شبکه چهار انگلیس برای تهیه گزارش به اردوگاه مجاهدین رفته و با برخورد خشن مقام های آلبانی مواجه می شود. وی حتی پس از ارائه کارت خبرنگاری خود اجازه ورود به داخل کمپ را پیدا نکرده و به جاسوسی متهم می شود.

خبرنگار شبکه چهار با تعجب می پرسد: اما اینجا آلبانی است و درک این مساله که چرا نمی توان به اردوگاه نزدیک شد دشوار است. وی ادامه داد که براساس تدابیر امنیتی، غیر از اعضاء این گروهک سایر افراد قادر به نزدیک شدن تا شعاع چند صد متری اردوگاه نخواهند بود.

گزارش شبکه ۴ انگلیس هدف نهایی مجاهدین را ضربه زدن به جمهوری اسلامی ایران عنوان کرده و اضافه می کند که آنها از طریق پرداخت رشوه به نزدیکان دونالد ترامپ رئیس جمهوری آمریکا سیاست ضد ایرانی کاخ سفید را طراحی می کنند. این گزارش با پخش بخش هایی از اظهارات جان بولتون مشاور امنیت ملی کاخ سفید در نشست سال گذشته مجاهدین نشان می دهد که او تأکید کرده است: سیاست کاخ سفید بایستی تغییر حکومت در ایران باشد.

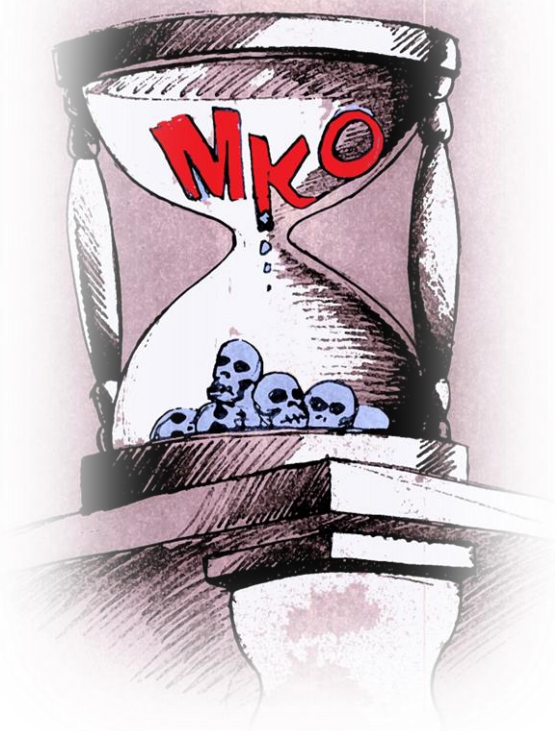
این گزارش در ادامه می‌افزاید که این گروه تروریستی یک نحله به اصطلاح دینی است که از طریق شستشوی مغزی اعضای خود سلفی‌گری را رواج می‌دهد. این گروه همچنین افرادی که قوانین را زیر پا گذاشته زندانی می‌کنند.

بخش دیگری از این مستند به مرور جنگ ایران و عراق پرداخته و یادآور می‌شود که اعضای این گروه با حضور در صف سربازان رژیم بعث علیه کشور خود مبارزه کرده‌اند. از این رو به گفته شبکه چهار انگلیس، ایرانی‌ها این افراد را خیانت‌کار تلقی می‌کنند.

این گزارش نشان می‌دهد که چگونه اعضای این گروهک تروریستی از طریق فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی به جوسازی علیه ایران در داخل پرداخته و تلاش می‌کنند تا وانمود شود که مردم داخل ایران طرفدار سرکرده این گروهک بوده و دست به اعتراض زده‌اند.

فردی با نام مستعار حسن که پیش‌تر در این گروهک فعالیت داشته در گفت‌وگو با شبکه چهار انگلیس عنوان کرد که مسئولیت او ایجاد حساب‌های تقلبی و ترند کردن پیام‌هایی در حمایت از این گروه تروریستی بوده است.

او گفت: هدف ما این بود که نشان دهیم مردم ایران حامی سرکرده این گروه (مریم رجوی) هستند. این گزارش در پایان اشاره می‌کند که گروه مجاهدین بیشتر از آنکه برای جمهوری اسلامی ایران یک تهدید باشد برای خودش تهدید به شمار می‌رود. به گفته شبکه ۴ انگلیس اعضای این گروه پا به سن گذاشته و نسل جدیدی در کار نخواهد بود.



المنار فلسطين: عناصر سازمان مجاهدین خلق در اسرائیل آموزش می‌بینند

اعضای گروهک تروریستی منافقین در شماری از کشورهای غربی، رژیم صهیونیستی و تعدادی از اردوگاههای اختصاصی در عربستان آموزش می‌بینند.

روزنامه المنار فلسطین در مطلبی نوشت: اعضای گروهک تروریستی منافقین در شماری از کشورهای غربی، رژیم صهیونیستی و تعدادی از اردوگاههای اختصاصی در عربستان آموزش می‌بینند.

ایگاه اینترنتی روزنامه المنار فلسطین با اعلام این خبر نوشت: سازمان مجاهدین خلق (گروهک تروریستی منافقین) یکی از باندهای تروریستی است که در خدمت قدرتهای شرور و در صدر آنها آمریکا و اسرائیل است. این باند برای سرپوش گذاشتن بر سالها نقش آفرینی کثیف خود از شعارهای فریبنده و دروغین استفاده می‌کند. این باند تروریستی علیه شماری از اهداف ایرانی عملیات تروریستی انجام داده است و هر از چند گاهی نیز



علیه سیاستها و مواضع ایران، کنفرانسهای تحریک آمیز به نفع آمریکا و اسرائیل و زیر نظر آنان و با پولهای برخی از کشورهای عربی منطقه به خصوص رژیم سعودی برگزار می‌کند.

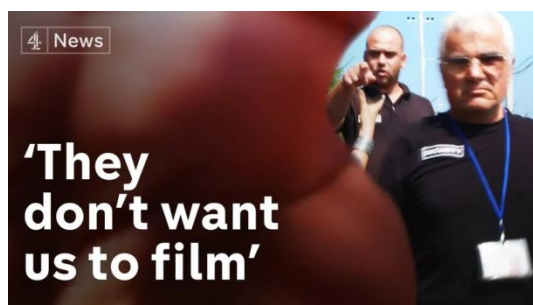
المنار فلسطین به تازگی به گزارشهایی دست یافته است که فاش می‌کند عناصر این باند در برخی کشورهای غربی و اسرائیل و نیز برخی اردوگاههای اختصاصی در عربستان آموزش می‌بینند. برخی هسته های تروریستی این باند به شماری از کشورها رفت و آمد می‌کنند و با برگزاری تظاهرات و اعتراضاتی که تأمین مالی اش به عهده سازمانهای اطلاعاتی این کشورهاست، علیه ایران اقدامات تحریک آمیز انجام می‌دهند.

در این گزارشها آمده است برخی از سران این باند بارها با شماری از مسئولان امنیتی اسرائیلی در داخل خاک فلسطین اشغالی و خارج آن دیدار کرده اند. این گزارشها نشان می‌دهد باند تروریستی موسوم به مجاهدین خلق (گروهک تروریستی منافقین) به طور مداوم در حال همکاری و هماهنگی با برخی باندهای دیگر برای اجرای عملیات خرابکارانه در خاک ایران است. پشتیبانی اسرائیل از سازمان مجاهدین خلق

حضور مجاهدین خلق در آلبانی مذاکرت پیوستن این کشور به اتحادیه اروپا را دچار مشکل کرده است

حضور منافقین زنگ خطر را برای آلبانی به صدا در آورده است

نویسنده [ورلدپالیتیکس رویو](#)، با اشاره به رویارویی ایران با آمریکا و عربستان سعودی و حمایت مقامات بلندپایه دولت ترامپ از گروهک منافقین، حضور این گروهک در آلبانی را «ازجمله خطرناک‌ترین



بحران‌های ژئوپلیتیک حال حاضر در جهان» توصیف می‌کند که این کشور ناخواسته در آن قرار گرفته است.

به گزارش سرویس بین‌الملل پایگاه خبری تحلیلی هابیلیان، نشریه آمریکایی ورلدپالیتیکس رویو در گزارشی با اشاره به حضور رودی جولیان، وکیل شخصی ترامپ در آلبانی برای سخنرانی در گردهمایی سالانه منافقین در تیرانا و همزمانی این رویداد با وضعیت سیاسی بغرنج آلبانی و مشکلات عدیده‌ای که دولت ادی راما با آن دست‌وپنجه نرم می‌کند، درباره تبعات ادامه حضور این گروهک در آلبانی هشدار داده است.

این مقاله که در تاریخ ۱۸ ژوئای به‌قلم فریده قتیس، تحلیلگر مسائل بین‌المللی و ستون‌نویس سی‌ان‌ان و واشنگتن‌پست، منتشر شده است، با اشاره به رویارویی ایران با آمریکا و عربستان سعودی و حمایت مقامات بلندپایه دولت ترامپ از گروهک منافقین، **حضور این گروهک در آلبانی** را «ازجمله خطرناک‌ترین بحران‌های ژئوپلیتیک حال حاضر در جهان» توصیف می‌کند که این کشور ناخواسته در آن قرار گرفته است. به اعتقاد نگارنده این مقاله، آلبانی در حال حاضر در دل یک «بحران سیاسی تمام‌عیار» قرار دارد که در مواردی به اعمال خشونت منجر شده و چشم‌انداز روشنی برای آن متصور نیست. فریده قتیس با اشاره به تلاش نافرجام چندین و چندساله آلبانی، در جایگاه یکی از اعضای ناتو، برای پیوستن به اتحادیه اروپا، می‌نویسد بحران داخلی حال حاضر در آلبانی رسیدن به این هدف را دور و دورتر می‌کند. وی در این باره می‌افزاید مشکلات گریبانگیر آلبانی، این کشور را به هدفی مطلوب برای بازیگران مخرب تبدیل کرده است که به دنبال سوءاستفاده از یک کشور متزلزل و بحران‌زده‌اند.

نویسنده ورلدپالیتیکس رویو معتقد است میزبانی از گروهک منافقین آلبانی را در کانون توجه ایران قرار داده است و این موضوع باتوجه به شرایطی که آلبانی در آن قرار دارد، زنگ خطر را برای این کشور به صدا در می‌آورد. وی با اشاره به از انزوا خارج شدن منافقین پس از روی کار آمدن ترامپ، در حالی که پیش از آن و از



هنگام انتقال به آلبانی این گروهک در سطح بین‌المللی گوشه‌گیر شده بود، می‌نویسد حمایت مقامات بلندپایه دولت ترامپ به‌ویژه جان بولتون و جولیانی از منافقین، بدون شک توجه تهران را به شرایط سیاسی خطرناک در آلبانی جلب می‌کند.

فریده قتیس شرایط بحرانی‌ای را که دولت ادی رامبا با آن دست‌به‌گریبان است، این‌گونه توصیف می‌کند: «**دولت آلبانی** در اوایل سال جاری وارد بحران شد، زمانی که احزاب مخالف از پارلمان خارج شدند و با متهم کردن نخست‌وزیر ادی رامبا به فساد، اعمال نفوذ در انتخابات و ارتباط با جرایم سازمان‌یافته، خواستار استعفای او شدند. حزب سوسیالیست مرکزی رامبا اکثریت کرسی‌های پارلمان را از آن خود دارد، درحالی‌که مخالفان از احزاب چپ و راست تشکیل شده‌اند. از زمان پایان حکومت کمونیستی، فساد در همه دولت‌های آلبانی وجود داشته است، اما رامبا تا حد زیادی از حمایت ایالات متحده و بسیاری از دولت‌های اروپایی برخوردار است [و به این دلیل بر فساد او سرپوش می‌گذارند].»

به‌نوشته قتیس، تنش‌ها در تیرانا در ماه گذشته و پس از افشاگری بیلد با انتشار یک نوار صوتی از رامبا که از نقشه او و حزب سوسیالیست در توطئه‌چینی با گروه‌های مجرم برای دستکاری در انتخابات ۲۰۱۶ پرده برمی‌داشت، به اوج خود رسید. اگرچه رامبا و هم‌حزبی‌هایش منکر این اتهام شدند، اما انکار آن‌ها مانع از آن نشد که مخالفان آن‌ها به خیابان بریزند و جنگی خیابانی میان معترضین از یک سو با کوکتل مولوتوف و پلیس از سوی دیگر با ماشین آب‌پاش در گرفت.



این خبرنگار و تهیه‌کننده سابق سی‌ان‌ان با اشاره به ضرب‌الاجل تعیین‌شده توسط شورای اروپا برای تصمیم‌گیری در خصوص آغاز مذاکرات الحاق آلبانی به اتحادیه اروپا در اکتبر، به دولت این کشور هشدار می‌دهد که زمان برای آن‌ها درحال از دست‌رفتن است. وی به مقامات آلبانیایی گوشزد می‌کند که جنگ‌های

خیابانی، دستکاری در انتخابات و توطئه‌چینی با باندهای مجرم همگی شواهدی است دال بر صحت دیدگاه‌هایی است که می‌گویند وضعیت دموکراسی در آلبانی بلوغ و پایداری لازم را برای پیوستن به اتحادیه اروپا پیدا نکرده است. قتیس در پایان تصریح می‌کند آلبانی باید به تمام این مخاطرات، منافقین و خطر پاسخ متقابل احتمالی از سوی ایران را بیافزاید.

سرنوشت تروریسم



ادلب به دست نیروهای ویژه آمریکا کشته شد. این محل با مرز ترکیه فاصله زیادی ندارد. این بخش از خاک سوریه در کنترل شورشیان مسلح سوری است که از پشتیبانی ترکیه برخوردار است و ارتش ترکیه در این منطقه پست دیدبانی دارد. داعش در این سرزمین هیچگاه حضور نداشته و ابوبکر البغدادی برای رسیدن به آن بایستی راهی دراز را از دل نیروهای دشمن طی کرده باشد.

ابوبکر البغدادی، تنها تروریست تاریخ مصرف تمام شده نیست و آخرین آن ها نیز نخواهد بود. در گذشته ای نه چندان دور تروریست های دیگری همچون اسامه بن لادن، صدام حسین، معمر قذافی و کسانی دیگر کشته شدند در حالی که اکثر آن ها مثل عبدالله اوجالان می توانستند زنده بمانند.

تروریست ها به دلیل جهالت مفرط و منافع سطحی، سازمانی و مقطعی که در اختیار دارند سرنوشت شومی در انتظارشان است و جملگی نزد اربابان شان تاریخ مصرف مشخص دارند. ابوبکر البغدادی، یکی از آن ها و آخرین تروریستی بود که تاریخ مصرفش تمام شده و باید قربانی "سیاست و قدرت" می شد.

دونالد ترامپ روز یکشنبه ۲۷ اکتبر ۲۰۱۹ در یک کنفرانس خبری گفت که به همراه وزیر دفاع، فرماندهان ارتش و دیگر مقامات آمریکا عملیات کشتن رهبر داعش را به صورت زنده دنبال کرده است.

ابوبکر البغدادی اهل بغداد که زمان مرگش ۴۸ سال سن داشت رهبر گروه داعش (دولت اسلامی عراق و شام) بود و او در روستای بریسا در استان



از به دام افتادن و مردن ابوبکر البغدادی که توسط افرادی در عراق ردیابی و لو داده شد می توان تحلیل کرد و به این نتیجه راسخ رسید که البغدادی دارای توانمندی های سیاسی و نظامی و تشکیلاتی نبود اما او که چنین بی جربزه و ترسو بود و هنگام مرگ در حین فرار می گریست و کودکانی را با خود به کام مرگ فرستاد، چه کسی و کسانی به او دلار و سلاح و قشون و ساز و برگ می دادند تا همزمان در خاورمیانه در اروپا نیز بجنگد، چه کسی و کسانی برای او پول و سلاح تهیه می کردند و نفرائش را که غالباً از اروپا و از طریقه ترکیه ارسال می شدند، کدام دست های مرئی و نامرئی و به دنبال کدام منافی در منطقه بودند که البغدادی را تا امروز زنده نگهداشتند؟

ابوبکر البغدادی بنا به گفته نیروهای عراقی و کردی مدت ها یعنی حدود یک ماه در دام بود و او به راحتی می توانست دستگیر شود و زبان به اعتراف بگشاید و شرکاء و اربابانش را به اصطلاح لو بدهد اما او همانند تروریست های دیگر همچون صدام حسین و اسامه بن لادن و مسعود رجوی و دیگران، به راحتی کشته شد و از دسترس عموم خارج شد.

با این وجود اما یک جنبه مثبت در تروریست ها را نباید فراموش کرد، همان طور که کشتند خود نیز کشته شدند اگرچه یکی از آن ها به مثابه البغدادی و صدام حسین و اسامه بن لادن، نیز کشته نشد بلکه پا به فرار گذاشت و ظاهراً از مرگ گریخت اما مرگ او را رها نکرد. آنان که مسعود رجوی را

می شناسند می دانند که او همیشه فرار به پیش، کارش بود. او به خاطر این که نزد نیروهایش خود را شجاع جلوه دهد، دائماً از عاشورای حسینی دم می زد و نیروهایش را در بزنگاه حادثه از عاشورا می ترساند. اما زمان گذشت و دستش برای همگان رو شد همان طور که تحلیل و تفسیرمان در مورد سایر و عاقبت تروریست ها درست از آب درآمد.

جالب این جاست، اسامه بن لادن که یک عرب وابسته به آمریکا و کشورهای عربی بود، به همان شکل و منظوری کشته شد که ابوبکر البغدادی، کشته شد. اسامه بن لادن که هشت سال قبل در پاکستان و در تور امنیتی به سر می برد در راستای انتخاب مجدد حسین اباما از حزب دموکرات و برای ریاست جمهوری دوم، به صورت نمایشی به قتل رسید و امروز نیز ابوبکر البغدادی که در نزدیکی مرز ترکیه در محاصره به سر می برد در راستای انتخاب مجدد دونالد ترامپ از حزب جمهوریخواه و برای نوبت دوم ریاست جمهوری، به صورت نمایشی و حصول پیروزی مسخره به قتل رسیده است.

تروریست های دیگر که هم اکنون در رکاب آمریکا در راستای منافع جنگ طلبانه آن ها علیه منافع ملی و مردم شان از هیچ کوششی دریغ نمی کنند، می بایست مرگ اسامه بن لادن و ابوبکر البغدادی، را درس عبرت بگیرند وگرنه روزی فراخواهد رسید که آنان نیز در راستای منافع سیاسی و نظامی و جنگ طلبانه و قدرت طلبانه آمریکا قربانی شوند.



WWW.NEJATNGO.ORG

email.info@nejatngo.org